

# اندیشه اسلامی (۱)

تقریر درسهای ارائه شده در دانشگاه تهران

دکتر حسین رهنمائی

شامل

بخش یکم : خودیابی و خدایابی

بخش دوم : خداشناسی

## باسمه تعالی

### مقدمه

کلیه دانش آموزان در ایران در دوران تحصیل خود درسی به نام دین و زندگی را داشته اند. مضامین این درس در سطحی ساده تر در سال های ابتدایی و راهنمایی نیز ارائه می شود و دانش آموزان بر حسب نحوه تدریس و اخلاق معلم درس ارتباط خوب و یا بدی با این درس برقرار می کنند.

در مقطع کارشناسی و کاردانی نیز در همان مضامین دروسی تحت عنوان اندیشه اسلامی یا معارف، اخلاق، و... ارائه می شود..

در دروس دبیرستان به ویژه در پیش دانشگاهی دانش آموز صرفاً مطالب القا شده توسط معلم که مطابق صد در صد مطالب کتاب است را دریافت می کند و فرصت نقد ندارد. این قضیه به صورت ویژه در دوران پیش دانشگاهی قابل مشاهده است. یعنی اگر این دانش آموز پس از دبیرستان به ادامه تحصیل نپردازد نظام آموزشی ما هیچگاه فرصت داشتن نگاه انتقادی و استدلالی را به وی نداده است. او در این ۱۲ سال صرفاً شنونده خوب و حفظ کننده قهاری برای مطالب بوده است و اگر هنر معلم در بین نباشد او هیچگاه با مطالب این دروس ارتباط باطنی پیدا نکرده است. این ظلمی است که نظام آموزشی بر سر نسل نوپای ما می آورد و جز در برخی مراکز آموزشی که معلم این درس و یا مسئولین مدرسه نسبت به نهادینه کردن آموزش های دینی به دانش آموزان جدیت دارند و یا جز در مورد دانش آموزانی که در از خانواده شان در این زمینه احساس مسئولیت می کنند متأسفانه با این درس همچون

بقیه دروس همچون شیمی و فیزیک رفتار خواهد شد و نقشی در زندگی شخص نخواهد داشت .  
مقایسه کلی دروس معارف در دانشگاه با نظایر آن در دبیرستان از دو نکته حکایت می کند  
یکم: سطح مطالب در دروس معارف دانشگاهی بالاتر و استدلالات به شکل جدی تری مطرح شده  
است

دوم : در اینجا تلاش خواهد شد تا دروس ارائه شده به چالش کشیده شود و فهمی عمیق تر و استدلالی  
تر از مفاهیم دینی به دانشجوی ارائه شود. بالطبع لازمه این امر آن است که استاد درس با سعه صدر به  
سوال و اشکالات دانش جویان توجه و به شکل منطقی به پاسخ آن مبادرت ورزد و از تعصب بر عقاید  
خود بپرهیزد. قابل کتمان نیست که در مقابل اساتیدی که در ارائه این درس دغدغه ایمان آگاهانه  
دانشجویان را در سر دارند وجود دارند اساتیدی که بر اثبات عقاید خود به هر قیمتی اصرار دارند و بی  
گمان دانش جویان مرز استدلال منطقی را با دفاع متعصبانه بی منطق از یک موضوع تشخیص می دهند

معمولاً هر دانش جویی در مقطع کارشناسی دو درس اندیشه اسلامی ۱ و ۲ را می گذرانند. در یک  
نگاه کلی، چینش این دو درس انسان را به یاد اصول دین و مذهب می اندازد: توحید، عدل، نبوت  
، امامت و معاد. یعنی همان چیزهایی که از کودکی به شکل ساده به ما یاد دادند الان در سطح  
دانشگاهی به شکلی عمیق تر، وسیعتر و البته به شکل چالشی مورد بازخوانی قرار خواهد گرفت .  
هریک از این عناوین زیر بخش هایی دارند که با مراجعه به فهرست کتاب اندیشه اسلامی یا معارف  
اسلامی قابل مشاهده است. به عنوان مثال در بخش نبوت مسائلی چون اعجاز، وحی، پلورالیسم دینی  
، رابطه دین و عقل، رابطه دین و علم و... مطرح می شود.

دانشجویان در درس اندیشه اسلامی ۱ پس از مطالعه و مباحثه بحثی پیرامون خود شناسی و تاثیر آن در  
زندگی فردی و اجتماعی دو بخش مهم را فراروی خود خواهند داشت : خدایابی و خداشناسی.  
در بخش خدایابی به بحث های مفصلی پیرامون وجود خدا، براهین اثبات آن و میزان قوت آنها و  
شبهات منکران وجود خدا پرداخته می شود.

در بخش خداشناسی به طور کلی به موضوع شناسایی اوصاف خداوند پرداخته می شود. در ابتدا اصل معنای داری یا بی معنایی اوصاف اخباری یعنی اوصافی که در متون مقدس همچون قران و روایات مورد بحث قرار می گیرد سپس با مبنایی که برای فهم اسماء و صفات الهی به دست می آوریم به تقسیم بندی و معنایابی اوصاف الهی همچون علم، قدرت، حکمت عدالت و توحید خواهیم پرداخت.

بی تردید هر کدام از این موضوعات زیر بخش هایی دارد که در وقت آن مطرح خواهد گردید. به عنوان مثال حکمت الهی مقدمه مناسبی برای فهم عدالت الهی را فراهم خواهد آورد و در پی آن شبهه وجود شر در عالم و تاثیر آن در قبول یا انکار عدالت الهی بیان خواهد شد و سپس به موضوع معاد وزیر بخش های آن از جمله علائم و حوادث قیامت، معاد جسمانی و... خواهیم پرداخت.

ادامه مباحث اندیشه اسلامی ۱ البته در ترمی دیگر و تحت عنوان اندیشه اسلامی ۲ بیان می شود. بالطبع موضوعات این درس دو اصل دیگر اصول دین و مذهب یعنی نبوت و امامت است. در بخش نبوت ماهیت دین و تقسیم بندی ادیان و سپس تاریخچه مختصر به همراه عقاید کلی ادیان ابراهیمی یعنی یهود و مسیحیت و سپس اسلام البته به شکل مفصلتر مطرح می شود. عناوینی همچون تکرر گرای، رابطه دین و علم و... از زیر بخش های مبحث نبوت است. کتاب اندیشه اسلامی ۲ با مبحث ولایت فقیه به عنوان یکی از زیر بخش های امامت به پایان می رسد.

## خود شناسی

یکی از مقدمات لازم و تعیین کننده برای بحث های الهیاتی مسئله روح یا بعد غیر مادی وجود انسان است. این واقعیت با اسمهای مختلفی همچون من ، ذات، خود، نفس و... شناخته می شود و چه بسا در بعضی از علوم بین این واژه ها تفاوت قایل باشند در اینجا منظور همان واقعیتی است که انسان در ورای بدنش از آن سراغ دارد و موقع سخن گفتن از حالات و افعالی که انجام می دهد از او یاد می کند مثل وقتی که می گوید من دارم می نویسم، من خوشحالم من ناراحتم من عجله دارم من بیدارم و....

در زندگی روزانه گاه حوادثی روی میدهد که آدمی را به دوگانگی این دو حقیقت متوجه می کند. مثل زمانی که در خواب گریه می کنیم و در میان گریه بیدار می شویم و هنوز گریه ادامه دارد. چند ثانیه قبل بدن شما بدون حرکت بود در حالیکه شما در فغان و غوغا بودید و حال که بیدارید فغان و غوغای شما با اشک و سروصدای بدنتان همراه است. حال آنکه در هر دو حالت شما مطمئنید که خودتان بودید که گریه می کردید و خودتان هستید که الان در بیداری هنوز دارید گریه میکنید. این نشان میدهد که دو واقعیت در شما وجود دارد که در زمان خواب همراه هم نبودند اما زمان بیداری با یکدیگر همراه شدند.

مثال دیگر زمانی است که در آن بعد از مرگ ، شخص متوفی به خواب اطرافیان می آید و اخباری به آنها می دهد که جز خود شخص متوفی از آن اطلاع نداشته است. این در حالی است که بدن شخص در زیر خروار ها خاک خفته و شاید بر اثر گذشت زمان پوسیده شده باشد.

مثال های بالا برای اثبات دوگانگی روح و جسم یا من و تن نیست بلکه صرفا برای یاد آوری این دوگانگی که یک امر درونی گفته است آورده شد. امری که به صورت وجدانی هر کسی به آن آگاه است اما چون سال ها من و تن را همیشه و همه جا همراه هم تجربه کرده است ناخود آگاه گمان می کند که این دو یکی است و از دوگانگی این دو غافل شده است.

چند نکته :

- ۱- حقیقت وجودی انسان از دو بخش تشکیل می شود که عبارتند از: من و تن.
  - ۲- اصل شخصیت آدمی من اوست نه تن او. اوست که تصمیم میگیرد اوست که خوشحال یا ناراحت می شود اوست که صفات اخلاقی بد یا خوب به خود میگیرد. اینک فردی مغرور یا متواضع ، مومن یا کافر ، شاد یا غمناک ، خوش فهم یا کودن است اوصاف من اوست نه اوصاف تن او
  - ۳- من و تن علی رغم جدایی که در حقیقت وجودی خود از یکدیگر دارند در عمل و رفتار به شدت همراه و وابسته هستند چندانکه حالات یکی بر دیگری تاثیر می گذارد. به عنوان نمونه بسیاری از دردهای جسمی ریشه در ناراحتی های روحی دارند و بر عکس زمانی که جسم انسان در حال درد کشیدن است چه بسا روح و جان آدمی از تفکر و تعقل باز می ماند .
  - ۴- در علم پزشکی، بسیاری از اموری که روح گرایان برای روح می دانند تبیین مادی و بدنی پیدا کرده است . به عنوان مثال خوشحالی و غم نتیجه ترشح هورمون ها در مغز و ترس یا خجالت نتیجه کمبود یا افزایش فلان ماده در خون عنوان شده است و گفته می شود که اگر فلان بخش مغز از کار بیافتد برخی از امور روحی انسان نظیر حافظه یا تفکر یا... هم از بین می رود .
- فیزیکالیست ها یافته های پزشکی فوق را دلیل یگانگی روح و جسم میدانند و با توجه به این شواهد وجود یک امر غیر مادی (روح) که در کنار بدن سازنده شخصیت انسان باشد را انکار می نمایند .
- در مقابل ، روحگرایان نیز به فهرست کردن شواهد دیگری که بر استقلال وجودی روح دلالت بکند مشغولند در این زمینه یافته های انجمن های روح گرا که در سال های اخیر در کشورهای مختلف تاسیس و به تحقیق پیرامون این مسئله مشغول شده اند قابل تامل است. جان هیگ فیلسوف بزرگ معاصر می نویسد:
- " به راستی امروز همه ما با وجود همه اختلافات این رامسلم می دانیم که برای هر تغییری که در آگاهی اتفاق میافتد تغییر متناظری در بخشی از مغز صورت م یگیرد اما خطری که در

بیشتر نوشته ها نفوذ کرده است ان است که همبستگی را همانی تلقی کنیم" (رز، ۲۰۰۵، ۲۳۸)

نکته بسیار مهم آن است که هر قدر علم جدید بتواند حوادث و حالات مختلف آدمی را با ترشح هورمون ها توجیه کند اما هیچگاه نمی تواند وجود خود من و علم به ذات را با این امور توجیه کند. حتی اگر بتوان تمام افعال مختلف نظیر حافظه، خوشحالی، ناراحتی، غصه و... را با یافته های پزشکی توجیه کرد حقیقت خود را نمی توان با این امور تبیین کرد. به عنوان مثال اگر با روش های علمی و داروهای مخصوص بتوان تمام حافظه یک نفر را از بین ببرید باز خود آگاهی او پابرجاست و به هیچ روشی نمی توان خود آگاهی او را از او گرفت. در مثال مذکور پس از از بین رفتن حافظه باز این شخص است که از خود و دیگران می پرسد من که هستم؟ این سوال نشان میدهد که اگرچه اطلاعات محیطی او از بین رفته است اما هنوز وجود ذات خود را حس می کند لکن ارتباط خودش با اطرافیان و محیط را از دست داده است از این رو می پرسد این من با این محیط و این اشخاص چه رابطه ای دارد؟ این پرسش در قالب جملاتی همچون شما کی هستید؟ من کی هستم؟ اینجا کجاست؟ و... به نمایش در می آید. در آثار روح گرایان ادله فلسفی و غیر فلسفی متعددی بر تمایز روح از بدن اقامه شده است. لکن چون در این جا قصد فلسفی کردن فضای بحث در میان نیست از بیان آن اجتناب می شود و علاقمندان را به مطالعه آثار فیلسوفان روحگرا دعوت می کنیم.

در دنیای علم مغز انسان را مانند یک ابر رایانه در نظر می گیرند که فرمانده بدن بوده و هدایت کننده تمام مسیری فکری و حیاتی انسان است. در هر لحظه مغز انسان صدها محاسبه و هزاران فرمان صادر می کند این فرامین در قالب نرم افزارهایی عامل مدیریت بدن می شوند. از جمله این نرم افزارها می توان نرم افزار فعالیت های فیزیکی بدن مثل کنترل اعمال حیاتی نظیر تنفس، کنترل ضربان قلب، سیستم دفاعی، سیستم عکس العمل در مقابل شرایط آب و هوایی (تعریق، لرزش و...)، نرم افزار فعالیت های فکری نظیر یاد گیری، تخیل، به یاد سپردن، تحلیل، و... نرم افزار ذوقی و احساسی مثل ذوق و شوق، تعجب، محبت، هیجان و... و دهها سیستم و نرم افزار دیگر که در کنار هم در حال انجام وظیفه هستند و محصول تعامل مشترک آنها سلامتی بدن و مکانیزم

آن است. یک ابر رایانه با این همه نرم افزار مختلف بدون یک اپراتور نمی تواند عمل کند. فرض نبود یک عامل مجرد برای تدبیر بدن و تحویل همه رفتار های بدن به ترشح هورمون ها بدون وجود شعور و آگاهی غیر مادی امکان پذیر نیست زیرا ماده بی شعور نمی تواند هم نرم افزار و سیستم عامل را طراحی کند و هم آن را مدیریت کند و اپراتور آن باشد. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم تالیف علامه طباطبایی با حواشی شهید مطهری و آثار مشابه می تواند اشتیاق دوستان علاقمندان به یافتن ادله فلسفی در این خصوص را پاسخ دهد.

## ابعاد وجود انسان

به طور کلی ابعاد وجودی انسان بر دو قسمت می باشد:

۱- ابعاد ادراکی :: ابعاد ادراکی آن بخش از توانایی هایی است که باعث فهم و معرفت انسان نسبت به موضوعات مختلف می شود.

۲- ابعاد گرایشی. منظور از ابعاد گرایشی تمایلات ذاتی و درونی است که حاصل تاثیرات خارجی نباشد

## ۱- ابعاد ادراکی انسان

ادراکات انسان خود بر دو بخش تقسیم می شود .

۱-۱- ادراک حصولی :

منظور ادراکاتی است که در آن تصویری از شیء خارجی در ذهن ایجاد می شود. هنگامی شخصی را می بینید (یعنی نسبت به او علم پیدا می کنید) و یا هنگامی که بوی خاص و یا صدایی می شنوید یا مزه ای را می چشید در واقع تصویری از آن شخص، آن بو یا، آن مزه و یا آن صدا در ذهن شما ایجاد می شود. این تصویر در حافظه شما باقی می ماند و هنگام یادآوری خاطرات دوباره در ذهن حاضر می شود. در واقع آن صدا یا آن شخص یا آن بو همراه شما باقی نمی ماند بلکه تصویر آن در ذهن شما ایجاد و همراه شما باقی می ماند. این نوع ادراک که طی تصویر معلوم در ذهن حاصل می شود را علم یا ادراک حصولی می گویند.



### ۱-۱-۱- ادراکات نظری :

منظور از ادراک نظری آن دسته از ادراکات بشری است که موضوع آن هست ها نیست ها ست. تمام دانش انسان در مورد موضوعاتی چون شیمی، فیزیک، جغرافیا، تاریخی و... مصداق این دسته محسوب می شوند. ادراک نظری خود به دو قسمت تقسیم می شود.

### ۱-۱-۲- ادراک عملی :

منظور آن دسته از ادراکات بشری است که موضوع آن باید ها نبایدهای زندگی است. به عنوان مثال فهم اینکه یک رفتار خاص شایسته انجام است یا امری ناشایست است در حوزه ادراک عملی محسوب می شود. مسائلی که تحت عنوان اخلاق، حقوق و قوانین آموخته می شود مصداق ادراک عملی می باشد.

### ۱-۲- ادراک حضوری :

نوع دیگری از فهم انسان مربوط به مواقعی است که نه تصویر بلکه عین یک واقعیت نزد او حاضر می شود. زمانی که غمگین و یا شاد هستید در واقع خود حالت غم و خود حالت شادی در وجود وی حاضر می شود نه تصویر آن. به این نوع از ادراک، ادراک یا علم حضوری می گویند. علم انسان نسبت خود (خود آگاهی)، و حالات خود از مصادیق علم حضوری می باشد. اگر در زمان دیگری، با یاد آوری غم یا شادی گذشته آن را برای دیگران توضیح دهید و یا خاطره شادی های قبلی را در ذهنتان مجسم کنید در واقع شما با خود غم یا خود شادی مرتبط نیستید بلکه تصویر غم یا شادی در ذهنتان حاصل می شود.

## ۲- ابعاد گرایشی

### ۱-۲- (مختص انسان

در کنار دانش هایی که گفته شد هر انسانی در وجود خود گرایشاتی دارد که باعث تمایز او از حیوانات می شود. گرایشاتی که نه به دلیل محیط یا آموزش بلکه از ابتدای تولد در سرشت و ذات وی وجود

داشته است و مسائل ثانوی نظیر تربیت، محیط، بیماری و سلامت و... باعث آن نیست هرچند در کیفیت، تشدید یا تضعیف آن می توانند موثر باشند. به این گرایشات، گرایشات فطری گفته میشود. برخلاف گرایشات غریزی، مربوط به امور متعالی یعنی ذات معنوی او (من) است. بنابراین به طور خلاصه فطریات "مجموعه دانش ها، گرایش ها و توانش هایی است که از بدو خلقت در انسان ها به صورت مشترک وجود دارد، آموزشی نیست و روبه سمت امور متعالی دارد."

## ۲-۲- مشترک با حیوان

در برابر گرایشات فطری، گرایشات و دانش های دیگری در ذات انسان هست که همانند فطریات از بدو تولد در همه انسان ها وجود دارد و تحقق آن نیاز به آموزش ندارد. اما سمت و سوی آن به طرف مسائل جسمانی اوست. مثال این گرایشات مواردی همچون گرسنگی، تشنگی، تمایل به جنس مخالف، میل به خواب و... می باشد. به این گونه گرایشات غریزه می گویند. گرایشات غریزی از جمله مشترکات انسان و حیوان محسوب می شود. غرایز نیز همانند فطریات هرچند در پیدایش خود معلول امور خارجی نظیر تربیت و آموزش و... نیست اما این عوامل می تواند در تشدید یا تضعیف آن موثر باشد.

هم گرایشات فطری هم غرایز ممکن است به دلایل مختلف دچار خمودی یا انحراف یا ضعف گردند. به عنوان مثال غریزه گرسنگی در هنگام بعضی از بیماری ها از فعالیت میافتد و شخص بیمار علاقه ای به خوردن غذا در خود احساس نمی کند. به همین ترتیب ممکن است میل به مقبولیت به عنوان یک امر فطری در برخی افراد دچار خمودی گردد. طبیعی است این مسایل هرکدام به روش خاص خود قابل درمان و بهبود هستند.

همین جا می توان به شرک گرایی برخی جوامع در طول تاریخ اشاره کرد که از نظر قرآن نوعی انحراف از فطرت محسوب می شود و از همین رو سیستم تشریح الهی ارسال انبیاء بعدی را جهت بیدار کردن فطرت های به خواب رفته و جلا دادن سرشت های زنگار گرفته در دستور کار خود قرار

داد. در واقع پیامبران ذکر اجتماعی محسوب می شوند در مقابل نماز و ادعیه که ذکر فردی محسوب می شوند. امام علی (ع) در اولین خطبه هج البلاغه هنگام تبیین اهداف نبوت می فرماید:

وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ

خداوند پیامبرانش را پی در پی بسوی مردم فرستاد تا وفای به پیمان فطرت را از ایشان بخواهند و نعمتهای فراموش شده را بر ایشان یادآوری نمایند

\*\*\*\*\*

## آثار و فواید شناخت خود

فهم این مسئله که من چیست و کیست و چه گونه وجودی است و از چه بخش هایی تشکیل شده است آثار و برکات زیادی دارد .

۱- خود شناسی مقدمه خوبی برای شناخت بهتر هستی است. اعتراف به وجود حقیقتی و رای بدن و شناخت خود در وهله اول باب توجه انسان به ابعاد غیر مادی هستی را باز می کند. تا قبل از این قبول ابعاد غیر مادی در هستی و امکان ارتباط با آن بی معنا بود اما اکنون که این واقعیت را بسیار نزدیک به خود حس می کند پذیرش آن در هستی بسیار آسان خواهد بود و بالطبع فهم آن نیز میسر خواهد شد

۲- خود شناسی مقدمه مهمی برای تکامل اخلاقی انسان است. اصولاً انجام فعل اخلاقی بدون قبول بعد غیر مادی معنای زیادی نمی تواند داشته باشد. اگر شخصی و رای محاسبات مادی و جسمانی چیز دیگری را نپذیرفته باشد چگونه می تواند نسبت به اطرافیان خود افعال اخلاقی نظیر ایثار و از خود گذشتگی و فداکاری را مرتکب شود. برای کسی که فقط این بدن را به عنوان خود خود می شناسد و در وجود خود و دیگران چیزی جز سلول های جسمانی و مادی سراغ ندارد ارتکاب فعل اخلاقی و احسان به دیگران معنای محصلی ندارد و لذا انجام آن امری غیر منطقی احمقانه می باشد.

شاید پرسیده شود که ما افراد ماده گرایی سراغ داریم که در انجام امور اخلاقی وانسان دوستانه بسیار فعال هستند بنابراین اشتراط انجام فعل اخلاقی به قبول امر غیر مادی درست نیست . از جمله متفکرانی که به گمان خود منادی اخلاق بی معنویت بود برتراند راسل فیلسوف معاصر است . وی اخلاق را ترکیبی از هوشیاری و دور اندیشی و منفعت طلبی می داند . وی با زدن مثالی به تبیین دیدگاه اخلاقی خود می پردازد و می گوید:

فرض کنید من می بینم همسایه ام یک گاو شیرده خوبی دارد شک ندارد که در ابتدا منفعت جویی من حکم می کند که گاو همسایه را بدزدم اما هوشیاری و دوراندیشی من می گوید من اگر گاو همسایه را بدزدم، همسایه هم فردا می آید گاو من را می دزدد، و من که می خواستم به یک منفعتی برسم. بنابراین دزدی نکردن من بخاطر ارزش های فرمادی و معنوی نیست بلکه بخاطر حفظ منافع مادی آینده من است. هر اندازه انسان عالمتر و هوشیارتر باشد، به عکس العمل ها بیشتر توجه داشته باشد، آن دورها را بیشتر ببیند، تا آخر پیری اش را ببیند، نسل آینده اش را ببیند و به فکر این باشد که بچه های من هم ناراحت نباشند بیشتر کوشش می کند که منفعت خودش را با منافع دیگران تطبیق بدهد پس اخلاق، یعنی خود پرستی عاقلانه و هوشیارانه، و ریشه اخلاق را باید در هوشیاری و عقل جستجو کرد و لهذا از نظر او، ما برای ترویج اخلاق خوب در جامعه بیاوریم، باید جامعه را داناتر و هوشیارتر بکنیم و آنها را به عکس العمل کارهایشان آگاهتر نماییم

یکی از بزرگترین ایرادات راسل آن است که اگر چنین باشد ظلم اقویا بر ضعفاً اخلاقاً اشکالی ندارد. مثلاً دولت آمریکا که با حساب همه احتمالات و عکس العمل های عمل خود در یک روز صدها هزار ژاپنی را در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی به قتل رساند کرد کار غیر اخلاقی نکرد زیرا با هوشیاری و دوراندیشی و بر اساس منفعت سنجی انجام داد. و به طور کلی قوی اگر مطمئن شد که ضعیف نمی تواند عکس العملی علیه او انجام بدهد، هر ظلمی که بکند، عملش ضد اخلاقی نیست، چون یک منفعت جویی هوشیارانه و حساب شده است و اصولاً با فروکاهیدن اخلاق به منفعت طلبی و دوراندیشی مادی

دیگر اخلاقی نمی ماند. آیا هیچ وجدانی می تواند چنین حکمی را قبول کند. بر اساس نظریه راسل زمانی می توان فعل اخلاقی در جامعه داشته باشیم که همه ضعیف باشند و از عکس العمل دیگران اندیشناک. حال آنکه اصولاً یکی از فواید اخلاق مهار زدن به اقویا و حفظ حقوق ضعیفان جامعه است

در خصوص افراد ماده گرایی که هیچ امر فرامادی اعم از خدا، بهشت و جهنم و... را قبول ندارند اما به پاره ای افعال اخلاقی ملتزم اند به نظر راقم این سطور، شاید این افراد در ظاهر ادعای انکار امر غیر مادی دارند و حتی در رد معنویت کتابی هم نوشته باشند اما در نهان وجودشان به دلیل تربیت های دوران کودکی و نوجوانی اندک اعتقادی به امر غیر مادی باقی مانده است. چنین شخصی در مواقع بدون اعتنا به داشته های فلسفی اش تنها با اتکا به بنیان های قدیمی تربیتی خانوادگی و اجتماعی اش مرتکب فعل اخلاقی مثل کمک به یک ناتوان می شود و شاید هم به دلایل حسابگرایانه پاره ای امور اخلاقی را مرتکب شود. اما به هیچ عنوان نمی توانید افعالی همچون ایثار، فداکاری برای دیگران و نظایر آن را از این گونه افراد مشاهده کنید مگر اینکه از عقاید خود دست برداشته باشد. امکان ندارد چنین شخصی از جان گذشتگی کند زیرا ما به ازایی برای زندگی مادی خود سراغ ندارد. امکان ندارد کسی به امر غیر مادی معتقد نباشد اما بتواند با اختیار و اراده خود برای نجات دیگران یا اهداف دیگری مثل حفظ وطن یا همشهریان خود جان خود را فدا کند. معنی ندارد کسی غیر ماده را قبول ندارد مبلغ زیادی مال پیدا کند و به دنبال صاحب آن بگردد و آن را بدون هیچ چشمداشتی به صاحبش برساند. با مبانی او چنین کاری جز حماقت و وجه دیگری ندارد. این ها همه در حالی است که جامعه بشری، اموری نظیر فداکاری، ایثار، کمک به ضعیف و یا کار فردی که مال پیدا شده را به صاحبش میرساند را به عنوان مصادیق فعل اخلاقی می ستاید. کسی که می گوید بخاطر انسانیت مرتکب این افعال می شوم در واقع قداست چیزی به نام انسانیت را قبول دارد و قطعاً یک میمون پیشرفته قداست ندارد قداست انسان وقتی معنا دارد که درون کالبد او امری الهی و مقدس جایگرفته باشد. بنابراین، افراد مذکور ناخودآگاه به یک امر معنوی معتقد هستند هرچند

در ظاهر گمان می کنند که هیچ اعتقادی به این امور ندارند. البته قطعاً معنویت مذکور با آنچه در دین ارائه میشود فاصله دارد اما از یک ریشه هستند. از نظر اسلام روح انسان نفخه الهی است و ریشه در خدا دارد از همین رو هم مقدس است هم در نهاد خود خدا باور است .

۳- خود شناسی مقدمه خوبی برای خدا شناسی است.

این جمله مضمون حدیث مشهوری از معصومین (ع) است :

"من عرف نفسه فقد عرف ربه"

این سخن امام معصوم، به نکات بسیار زیبای انسان شناسانه ، اخلاقی و عرفانی اشاره دارد . بسیاری از افراد به محض شنیدن این حدیث به این فکر می افتند که اگر آدمی به دست و پا و اعضا و جوارحش نیک بنگرد از نظم شگرفی که در آن مشاهده می کند پی به وجود خدا و حکمت و علم و قدرت او می برد. لکن به نظر میرسد حدیث به نکته دیگری اشاره دارد زیرا دقت در اجزای بدنی مختص به بدن انسان نیست بلکه نگاه در بدن هر حیوان و نظمی که در آن است همین نتیجه را می تواند به بار بیارود و بلکه بالاتر نگاه به هر موجودی حائز چنین ویژگی است . به قول سعدی :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

بنابراین برای فهم حدیث باید به بعد دیگری غیر از بدن دقت کرد و آن چیزی نیست جز بعد غیر مادی انسان یعنی روح. روح امری مجرد است و حائز برخی اوصاف نیک و صفات متعالی . به عنوان مثال آدمی در خود حس مهربانی ، خلاقیت و ابداع (خصوصاً در حیطه ذهن که می تواند اشیایی را ایجاد کند) ، و... را دارد . بر این اساس شاید بتوان گفت پروردگار ما حد کامل و بی انتهای این اوصاف نیک را داراست . اگر من مهربان هستم او منبع لایتناهای مهربانی و رحمت است. اگر من می توانم خلق کنم (ولو در ذهنم) او سرمنشأ مطلق خلقت است و... بدین ترتیب از شناخت خود می توان به شناختی از پروردگار نایل شد. در بخش های بعدی در باره شرایط و ضوابط اتصاف خدا به اوصاف و روش درست فهم اوصاف الهی سخن خواهیم گفت.

گروهی از عارفان بزرگ راه رسیدن به اوج مقامات معنوی را معرفت نفس دانسته اند. در این دیدگاه معرفت نفس نه یک سری معلومات ذهنی بلکه روشی است عملی که طی آن سالک با سیر درون مقامات معنوی انسانی به مدارج عالی شناخت خداوند نایل می شود. این روش همراه با انجام عبادات مستمر، مبارزه با امیال نفسانی و شیطانی، رعایت واجبات و محرمات شرعی، خواندن اذکار، تمرکز، خلوت و... انجام می شود.

۴- خودشناسی ابزار خوبی برای حل مشکلات روانی است.

بی تردید بسیاری از مشکلات جامعه بشری در دوران معاصر ناشی از مشکلات درونی انسان هاست. دنیای امروز دنیای شیوع استرس ها، اضطراب ها، نگرانی ها، اعتیاد به مواد روانگردان و... ریشه بسیاری از این معضلات در این نکته است که انسان معاصر از خود متعالی خود غافل مانده است و متأسفانه بعد بدنی و جسمانی و نتیجتاً جنسی خود را به عنوان شاخصه شخصیتی خود تلقی می نماید نتیجتاً مسایل غیر اخلاقی در جامعه رایج میشود. نتیجه ثانوی این وضعیت افزایش جرم جنایت، تنهایی انسان، ناسازگاری، اختلاف ها و... می باشد. اگر انسان ها توجه لازم را به بعد روحانی خود داشته باشند و ارزشهای معنوی را در زندگی خود پاس بدارند بالطبع آمار رفتارهای غیر اخلاقی کاسته خواهد شد و در نتیجه مشکلات فردی و اجتماعی در جامعه بشریت کم خواهد شد.

## ایمان

یکی از حالات مخصوص "من" که البته همانند سایر اوصاف "من" می تواند در حالات "تن" بروز داشته باشد "ایمان" است.

واژه "ایمان" بر وزن افعال از ریشه ا م ن به معنای احساس امنیت و آرامش و عدم اضطراب نسبت به عقیده، شخص یا یک شیء خاص است. به عنوان مثال ایمان به یک عقیده یعنی نسبت به آن عقیده هیچگونه شک و شبهه در وجود شخص نباشد و دچار شک و تزلزل و اضطراب نباشد. ایمان از مقوله علم حضوری است یعنی شخص مومن حالت خاصی در

وجود خود نسبت به یک واقعیت احساس می کند و به دلیل وجود آن حالت همه اضطراب ها و ناآرامی هایش برطرف می شود.

## رابطه ایمان و معرفت

آیا به موازات افزایش مطالعات و دانش اشخاص بر دامنه ایمان ایشان افزوده می شود یا از آن کاسته می شود؟ و به طور کلی آیا در جوامعی که افراد آن به سطح بالاتری از دانش و اطلاعات نسبت به هستی و ابعاد آن دست می یابند باید منتظر کاهش ایمان مذهبی بود یا شاهد گرایش بیشتر آنان به مذهب؟ این سوال زمانی بیشتر جلوه گر می شود که شاهد سیر نزولی گرایش کشورهای غربی به ایمان مذهبی مسیحی خود در سال های بعد از رنسانس هستیم . سال هایی که همراه با پیشرفت آنان در علوم مختلف بوده است.

همان گونه که آمد، ایمان همانند غم و شادی و... از مقوله علم حضوری است و لذا مستقیماً قابل تغییر، تشدید یا تضعیف نیست اما اگر پایه هایی که بر آن بنا شده است متزلزل شود این امر قلبی و درونی نیز دستخوش تضعیف می شود. به عنوان مثال اگر به شخصی که از قبولی خود به عنوان رتبه یک کنکور شادمان است گفته شود نباید شاد باشی از ما نمی پذیرد اما اگر به او اطلاع داده شود که نفر اول کنکور شخص دیگری بوده است و نام او به اشتباه اعلام شده است (یعنی خبری که مبنای شادی او بوده است تکذیب شود) شادی او نیز از بین می رود . همچنین هیچگاه نمی توان از انسان عاشق خواست که از علاقه خود به معشوق دست بکشد اما اگر از خیانت معشوق به وی مطلع گردد (یعنی مبنای ایجاد علاقه که احساس دوطرفانه بوده است تخریب شود) ممکن است از علاقه خود دست بکشد.

در خصوص ایمان نیز شاید بی معنا باشد اگر به اجبار از شخص مومن درخواست شود که از ایمان خود دست بردارد اما اگر مبانی معرفتی و یا گرایشی ایمان او متزلزل شود، بعید نیست ایمان او نیز دستخوش تزلزل و ضعف گردد و برعکس اگر اطلاعات جدیدی از صحت موضوعات ایمانی به گوش او برسد ایمان او تشدید می شود.



از دیدگاه برخی از متکلمان مشهور مسیحی همچون توماس آکویناس شخص واحد نمی‌تواند به یک چیز هم عالم باشد و هم مؤمن؛ زیرا آن چیز یا شواهد کافی دارد و یا شواهد کافی ندارد؛ در صورت نخست، متعلق علم و در صورت دوم، متعلق ایمان می‌باشد<sup>۱</sup> این نظریه اظهار نظر به خوبی عدم همراهی ایمان مسیحی با علم معرفت را نشان می‌دهد. این عدم همراهی با ظهور اکتشافات علمی در اروپا بیشتر نمایان گشت. مردم اروپا که به آموزه های کتاب مقدس ایمان شدیدی داشتند با پیشرفت علم کم کم دریافتند که اطلاعاتی که کتاب مقدس درباره جهان پیرامون آنان ارائه نموده بود اشتباه است و بسیاری از دانش مذهبی ایشان خرافاتی بیش نیست. کم کم از ایمان مذهبی خود دست برداشته و یا از تقیدات قبلی خود<sup>۲</sup> کاستند.

لوتر باور به گزاره‌های وحیانی را در مرتبه بعد از ایمان به خدا می‌داند<sup>۳</sup>. به گفته جان هیک، مارتین لوتر نقطه شروع ایمان را پاسخ به پرسش از وجود خدا ندانسته است. از نگاه لوتر، وجود خدا آن قدر روشن است که نیازی به استدلال و برهان بر وجودش نیست. ایمان از نگاه وی، دانستن وجود خدا نیست، بلکه دل سپردن و اعتماد به خدای آشکار است<sup>۴</sup>. در بحث ایمان، جان کلام در اعتماد کردن، و ثبات قدم و وثوق داشتن است. ایمان مذهبی در جوامع مسلمان به دلیل ابتدای آن بر قران و هماهنگی معجزه آسای قران با علم و دانش کمتر از ایمان مذهبی مسیحیان دچار چالش گردید. البته از تاثیر منفی روایات جعلی واحادث ضعیف و داستان های عامیانه که باعث رواج عقاید خرافی در بین مومنین بوده است نباید غافل بود. بديهی است وجود این امور خطر زدایش نسل جدید که در باره هر موضوعی تا قانع نشود سر تسلیم فرو نمی آورد را می افزاید.

---

<sup>۱</sup> - جوادی، ۱۳۷۶، ص ۲۴)

<sup>۲</sup> - باربور، ۱۳۸۶، ص ۲۵۹

<sup>۳</sup> - جوادی، ۱۳۷۶، ص ۲۸

<sup>۴</sup> - همان، ص ۳۰)

علاوه بر تخریب مبانی معرفتی ایمان، علل دیگری می تواند رابطه مثبت معرفت با ایمان را تخریب کند. یکی از این علت ها وجود روحيات اخلاقی منفی نظیر کبر و غرور، برتری طلبی، وابستگی به لذایذ دنیوی و... است. به عنوان نمونه قران از ابلیس یاد می کند که علیرغم اطلاع و معرفت به خدا، توحید و معاد، به دلیل تکبر درونی نتوانست بر ایمان خود به خداوند پایبند باشد و از جرگه مومنان خارج و وارد گروه کافران گردید:

فسجدوا الا ابلیس، ابی واستکبر وکان من الکافرین

"فرشتگان (امر الهی را اطاعت نمودند و) بر آدم سجده کردند اما ابلیس امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران گردید."

مثال دیگر، بنی اسرائیل هستند که علیرغم اطلاع دقیقی که از صحت دعوت موسی (ع) داشتند حاضر به تبعیت از او نشدند و او را انکار نمودند. قران ستمگری و برتری جویی ایشان را عامل عدم اطاعتشان برشمرده است.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل - ۱۴)

بنی اسرائیل به دلیل خوی ظلم و برتری جویی که داشتند سخن موسی را انکار کردند

مثال دیگری که می توان بدان اشاره کرد عمر بن سعد فرمانده سپاه یزید است که با این که می دانست کشتن امام حسین (ع) عذاب قیامتی او را حتمی می کند اما به دلیل حرص بر مطامع دنیوی و امید به تصاحب ملک ری پا روی ایمان خود گذاشت و تن به بزرگترین گناه داد.

در مثال های بالا کسب اطلاعات و معرفت نسبت به ایمان شخص بی تاثیر و یا تاثیر منفی داشت. در مقابل مواردی زیادی می توان ذکر کرد که کسب اطلاع و معرفت باعث ایجاد ایمان و یا افزایش آن شده است. مثال بارز این موارد، افراد تازه مسلمان شده ای است که پس از اطلاع از قواعد و قوانین و عقاید اسلامی و نیز اطلاع از عدم تنافر دانش با آیات قران (برخلاف کتب برخی دیگر از ادیان) به این آئین روی آورده اند. همچنین دانستن است که،

قران خشیت الهی (یکی از اوصاف مومنین است) را درارتباط مستقیم با داشتن دانش می داند:

انما یخشی الله من عباده العلما (فاطر - ۲۸)

"تنها دانشمندان از خداوندخشیت دارند"

بدیهی است منظور از دانش هر معرفتی نیست بلکه منظور وجود معرفت و دانش در شخصی است که از تعلقات دنیوی و رذایل اخلاقی پیراسته باشد.

### نتیجه:

علم و دانش رابطه مثبت و مستقیمی بر ایمان صحیح دارد اما این رابطه الزامی نیست و گاه ممکن است به دلیل وجود اوصاف بد و رذایل اخلاقی در شخص مومن و یا اطلاع از برخی نواقص ایرادات در مبانی معرفتی این رابطه در جهت عکس عمل کند و باعث کاهش ایمان وی گردد.

تذکر:

از جمله مواردی که باعث ایجاد تردید در ایمان شخص می شود مطالعه کتاب های گمراه کننده و در افتادن به وادی شک و تردید است. هرچند تحقیق و آزاد اندیشی امر مبارکی است لکن اگر بدون ارتباط با منبع علمی قوی و راهنمای مطمئن پای در چنین راه هایی گذاشته شود احتمال آسیب دیدن بسیار بالا می باشد لذا ضمن تشویق کسانی که علاقه به راست آزمایی مبانی معرفتی و ایمانی خود دارند، توصیه می کنم در این مسیر از همراهی با استاد مطلع و راهنمای مطمئن غفلت نورزند.

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی

همچنین باید مواظب بود که تکرار و تداوم انجام گناه کم کم ما را به ورطه انکار نکشاند. قران از کسانی یاد می کند که به دلیل ارتکاب گناه کم کم کارشان به انکار و تمسخر مبانی دینی و ایمانی خود رسید.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا  
يَسْتَهْزِئُونَ (روم - ۱۰)

" آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند."

## ایمان و عقل



مسئله دیگری که در مباحث ایمان شناسی محل بحث و گفتگو است این است که جایگاه ایمان کجاست؟ آیا ایمان امری عقلی است یا برخاسته از گرایشات قلبی آدمی است و در صورت دوم رابطه آن با عقل چگونه است؟

این سوال در الهیات مسیحی بسیار جدی و پررنگ مطرح است. دلیل آن تعارضات جدی است که بین عقاید اصلی مسیحی با عقل وجود دارد. متفکر مسیحی همواره چالش بین توحید و تثلیث را در

ذهن خود دارد و راه حلی برای آن نمی یابد. او باید برای حفظ ایمان خود سه گانگی اقامیم ثلاثه (پدر، پسر، روح القدس) و در آن واحد یگانگی او را بپذیرد. از آنجا که این تعارض هیچگاه با عقل و استدلال حل نمی شود وی مجبور است بین ایمان و عقل یکی را برگزیند و یا همواره در تلاش برای یافتن راه حل دیگری برای این چالش بماند.

این در حالی است که در حوزه تفکر اسلامی چنین تعارضی احساس نمی شود. در قران دهها بار دعوت به تفکر و اندیشه ورزی در آفرینش آسمان ها و زمین و موجودات، خود انسان، غذایی که می خورد، آیات قران و... نموده است. و تفکر نسبت به رموز خلقت را از نشانه های عاقلان (اولوالالباب) می داند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران، ۱۹۰)

از نگاه قران کسانی که اهل اندیشه ورزی و تعقل نیستند کمترین ارزش وجودی را دارند.

"ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون" (انفال، ۲۲)

در منظومه اعتقادی اسلامی چالش قابل توجهی بین عقل و اصول اولیه ایمان وجود ندارد بنابراین برخلاف الهیات مسیحی، رابطه ایمان و عقل در کلیت خود به عنوان یک مسئله مهم و یک چالش قابل توجه محسوب نمی شود. این مطلب بدان معنا نیست که در همه ابعاد عقیدتی، فقهی، حقوقی و اخلاقی اسلامی چنین چالشی نباشد.

مواردی از عقاید فرعی و نیز در پاره ای از احکام فقهی و تعدادی از دستورات اخلاقی اسلامی وجود دارد که برای بعضی از افراد فهم دقیق آن میسر نیست و نمی توانند آن ها را برای خود توجیه نمایند. به عنوان مثال ممکن است برای یک مسلمان سوالاتی پیرامون کیفیت معاد جسمانی (نه اصل معاد)، مسئله رجعت، فلسفه بعضی از احکام شرعی و حقوقی نظیر تفاوت ارث و برخی از حقوق زن و مرد، و توصیه های اخلاقی نظیر کتک زدن زن و... پیش بیاید که در اندیشه ورزی اولیه خود پاسخ قانع کننده ای برای آن نیابد و نتیجتاً بین ایمان و عقل خود احساس تعارض کند. لکن اغلب این افراد با

کمی پرس و جو و مراجعه به اسلام شناسان آگاه می توانند پاسخ بخش قابل توجهی از سوالات خود را بیابند.

به طور کلی در نظام فکری اسلامی عقل و دین هر دو جلوه های هدایت الهی برای انسان محسوب می شوند و چون از یک جا صادر شده اند امکان ندارد با یکدیگر تعارض جدی داشته باشند.

امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید:

ان لله علی الناس حجۃ ظاهره و حجۃ باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما  
الباطنه فالعقول»

خداوند دو حجّت برای مردم ارسال کرده است یک حجّت باطنی درونی و دیگری ظاهری و بیرونی حجّت ظاهری پیامبران و انبیا و ائمه هستند و حجّت باطنی عقل است. بنابراین اگر بین ظاهر یکی از متون دینی با یافته های علمی و یا با فهم عقلا تناقض و تضادی یافت شود، از نظر گاه اسلامی یا در سندیت متن دینی و دقت فهمی که از آن داریم باید شک کنیم و یا در عقلانی بودن یافته علمی و عقلی خود.

یک دلیل کلی عقلی پشتوانه همه شبهات و تردیدهای یک مسلمان می تواند باشد. به نظر یک مسلمان چون اصل وجود خدا، حقانیت اسلام، نبوت پیامبر اسلام و سایر کلیات دین معقول و باور پذیر است اگر در یکی از زیرمجموعه های اعتقادی و یا فقهی یا اخلاقی مورد مشکوکی یافت شود حتما علت و حکمت خاصی داشته که ما از آن بی خبریم. مثال معروف این طرز تفکر سخن ابن سیناست که در مبحث معاد جسمانی می نویسد من از نظر عقلی نمی توانم معاد جسمانی را ثابت کنم اما چون نبی صادق (پیامبر) آن را بیان کرده (به اعتبار او) این آموزه را می پذیرم. در اینجا ابن سینا یک آموزه به ظاهر غیر تائید شده عقلی را به دلیل اعتماد بر کلیت تائید شده دین می پذیرد.

«لازمست دانسته شود که معاد بر دو قسم است: یک قسم آن در شرع نقل شده است، و راهی برای اثبات آن جز از طریق شرع و تصدیق اخبار پیغمبر اکرم (ص) نیست و آن معادی است

که برای بدن است، در وقت برانگیخته شدن؛ و خیرات بدن و شرور بدن معلوم است و احتیاج به تعلم و آموختن ندارد.<sup>۵</sup>

## ایمان و عمل

بدیهی است صرف اعلام ایمان (ایمان لفظی) و حتی پذیرش قلبی آن زمانی متبلور می شود که در لباس عمل خود را پیدا کند. اصولاً فعلیت ایمان به آن است که در رفتار فرد دیده شود. از این رو پس از اینکه شخصی تسلیم ایمان اسلامی می شود باید خویشتن را برای انجام دستورات الهی آماده سازد در غیر این صورت ایمان وی هرچند بهتنهایی و در مقابل کفر قلبی بسیار پر ارزش و مایه وصول به بهشت الهی است اما بدون عمل نمی توان انتظار مدارج بالای تقرب الهی را در سر داشت. از این روی مسئله اطاعت عملی از مفاد ایمان همواره مورد تاکید قرآن بوده است. قرآن مجید در جای جای خود پس از واژه آمنوا از عبارت و عملوا الصالحات استفاده کرده است. منظور از عمل صالح انجام هر عمل نیکویی است که با قصد الهی و نه قصد نفع شخصی یا ارضاء غریزی صورت پذیرد. بنابراین انجام عملی که خلاف دستورات شرعی باشد ولو به قصد خیر، عمل صالح نامیده نمی شود. به همین ترتیب انجام بهترین اعمال خیر به قصد ریا و خودنمایی هم عمل صالح خوانده نمی شود. از این دو ویژگی، در کتب اخلاقی به حسن فعلی و حسن فاعلی یاد می شود. گذشته از اینکه انسان فطرتاً خود بر بسیاری از اعمال خیر واقف است، دین نیز فهرستی از اعمال خیر را برای تعالی انسان به وی معرفی نموده است که از آن به واجبات و مستحبات دینی یاد می شود. اموری نظیر نماز، روزه، ذکر، تعقیبات و ....

## عمل و ایمان

آیا به صرف ایمان به خدا مسئولیت انسان تمام می شود؟ آیا این حس درونی در رفتار آدمی نباید بروز و ظهوری از خود نشان دهد؟ آیا رفتار انسان مومن با بقیه متفاوت است؟ و از سوی دیگر آیا هر

عمل خیر و صالح تنها از مومنان پذیرفته می شود؟ آیا تنها قبول اعمال انسان های نیکوکار داشتن ایمان است؟...

این ها و چندین سوال دیگر سوالاتی است که در مباحث ایمان شناسی مورد بحث است. گروهی از متفکران دینی عمل بدون ایمان را مقبول درگاه خدا نمی دانند. از دید ایشان عمل صحیح فعل روح است بنابراین باید همراه قصد و نیت معنوی باشد و لذا افعال یک روبات (که هیچ نیتی ندارد) عمل صالح شمرده نمی شود همچنین رفتاری که از شخص غافل صادر می شود هر چند اثر مثبتی برای دیگران داشته باشد. مثل این که هوای برفی کوهستان چند کودک با یکدیگر برف بازی کنند در این میان یکی از آنها گلوله برفی را به شوخی و بازی به سمت دوستش پرتاب کند و سپس بدون توجه به این که چه بر سر گلوله برف آمد بازی را ادامه دهند و نهایتاً به خانه خویش روند. غافل از آن که یکی از گلوله های برف در سر اشیب کوهستان غلطان شده و پس از زمانی تبدیل به یک گلوله بزرگ با وزن چند تن شده است. این گلوله بزرگ هنگامی که به محدوده درختان انبوه جنگلی در دامنه کوه می رسد درختان زیادی را می شکند و از خود ردی برجای می گذارد و در سالیان بعد رد درختان شکسته شده تبدیل به جاده ای می شود که حمل و نقل مسافرت روستاهای آن منطقه را تسهیل می کند. اکنون سوال اینجاست که آیا فاعل این عملیات یعنی آن کودک بازیگوش سهمی در پاداش این پروژه راهسازی طبیعی دارد؟ او حتی خبر از این وقایع نداشت و قصد چنین نتیجه ای را در سر نداشت و اصولاً علاقه ای به راهسازی نداشت. او صرفاً حس کودکی خود را ارضاء می نمود.

اکنون در جهان واقعی اگر شخصی بدون قبول نظام الهی هستی و بدون داشتن نیت معنوی و الهی عملی انجام دهد که آثار مثبتی در زندگی انسان ها داشته باشد مستحق پاداش معنوی و اجر آخرتی خواهد بود؟

پاسخ به این سوال و سوالات مشابه که پیرامون نحوه قضاوت الهی درباره عمل خیر غیر مومنان مطرح می شود فصل مهمی از مباحث ایمان شناسی را در کتب مربوطه به خود اختصاص می دهد. منظور از کار خیر یا عمل صالح هر کاری است که فطرت بشر به آن رغبت داشته و سزاوار می داند که از آدمی

سرزند و لایق تقدیم به پیشگاه ربوبی باشد» (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۲۶۳)



از دید ادیان الهی اعم از اسلام، مسیحیت و... قطعاً نمی‌توان نقش اصلی و اساسی ایمان در نجات انسان‌ها نادیده گرفت. اصولاً ادیان راه نجات را در ایمان میدانند و نسبت به نجات ورستگاری غیرمومنان با نگاه انکار و یا تردید می‌نگرند. سرتاسر آیات قرآن بر نجات بخش بودن ایمان و تاثیر شدیداً منفی کفر بر حیات ابدی آدمیان تاکید دارد.

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

"برای کسانی که کفر ورزیدند عذاب شدیدی خواهد بود و برای کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگی خواهد بود"

از نظر گاه قرآن اعمال کسانی که از نظر اعتقادی و قلبی ایمان ندارند همانند کسی است که خاکستری است که در روزی طوفانی مقابل باد قرار گیرد چیزی از آن برای صاحبش باقی نمی‌ماند و هدر می‌رود

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸)

اکنون این سوال مطرح می‌شود که چنانچه شخصی از ایمان درست و قوی برخوردار نبود اما به انگیزه منفعت رسانی به هموعان و یا کمک به مخلوقات و بدون چشمداشت شخصی و منفعت طلبی اقدام به یک عمل خیرخواهانه کرد هیچ ارزشی ندارد اما اگر یک مومن ریاکار عملی به ظاهر نیک انجام داد مقبول است؟ آیا از عدالت خدا دور نیست؟

در پاسخ به این سوال باید گفت:

اولاً نمی‌توان از نقش کلیدی ایمان در نجات انسان و پذیرش اعمالش چشم پوشید. و نمی‌توان عمل یک مومن واقعی را با عمل یک کافر انکارگر کنار هم گذاشت.

ثانیاً: اعتقاد به لزوم ایمان در پذیرش و تعالی بخشی عمل به معنی نبود شرایط تکمیلی نیست. از نظر گاه قرآن و روایات معصومین یک سری شروط تکمیلی برای پذیرش عمل وجود دارد. اخلاص، نیت

پاک، خالی بودن از ریاکاری، آزار ندادن دیگران، منت نگذاشتن و در یک کلام تقوا از شروط پذیرش عمل در درگاه الهی شمرده شده است:

"انما يتقبل الله من المتقين"

ثالثاً: غیر مومنین به دین اسلام خود به چند گروه تقسیم می شوند:

یکم: مومنین به ادیان دیگر، افرادی که به خدا و معنادراری نظام آفرینش باور دارند اما به دلایل مختلف (بی اطلاعی و یا عدم دسترسی به حوزه ایمان اسلامی و مبلغین آن و...) به ایمان اسلامی ارتقاء نیافتند نظیر مسیحیان، یهودیان و سایر خداپرستان موحد.

چنین افرادی که طبیعتاً به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند مادامی که مسلمان نشدنشان از سر لجاجت و تعصب نباشد اگر از سر اخلاص و باور به خدا عمل صالحی انجام دهند مأجور خواهند بود. فی الواقع هر چند این افراد مسلمان به معنای اخص آن یعنی اعتقاد به شریعت پیامبر خاتم (حضرت محمد) نیستند اما به معنای اعم آن یعنی تسلیم در برابر خدا می توان آنها را مسلمان خواند. بنابراین به تصریح قران عمل این دسته مقبول درگاه احدی خواهد بود:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲-بقره)

"مؤمنین، یهودیان، نصرانیان و صابئین، (وکلأ هر کس) که ایمان به خدا و قیامت داشته و

اعمال خوب انجام دهند، پیش خدا مأجور و اهل بهشت است."

از این آیه همچنین می توان فهمید که ادیان و پیامبران همه طریق‌اند و آنچه موضوعیت دارد، فقط ایمان و عمل است. اهل ایمان و نیکوکاران همه ادیان در بهشت‌اند البته در هر زمان وظیفه انسان‌ها رجوع به آخرین شریعت ارسال شده از سوی خداست که طبعاً کاملترین آنها می باشد و همانگونه که آمد نباید در انتخاب دین کاملتر به دلیل تعصب به دین قبلی ولجاجت در پذیرش حرف جدید تردید و تأمل کرد.

دوم: غیر مسلمانانی که به هیچ دینی سر تعظیم فرو نیاورده اند و از پذیرش همه پیام های الهی سرباز زده اند. وعقیده ای به خدا و جهان آخرت و ارسال رسل ندارند. اغلب دانشمندان مسلمان عمل چنین شخصی که مصداق بارز کافر است را مفید به سعادت اخروی او نمی دانند زیرا شرط اول سعادت ایمان است و اگر چنین شرطی در بین نباشد ارسال ادیان عبث و بی فایده خواهد بود و دیگر تفتاتی بین مومن و کافر در میان نخواهد ماند. به اعتقاد ایشان چنین عملی هر چند نام عمل صالح داشته باشد اما برای صاحب آن نفعی نخواهد داشت. *عَلَمَهُ طَبَاطِبَائِي* در این خصوص می نویسد:

” نبود ایمان، عمل صالح غیر مؤمن را بی ارزش می کند و عمل صالح بدون ایمان حبط می شود؛ یعنی در آخرت تأثیر ندارد.“<sup>۶</sup>

### دیدگاه متفاوت برخی از دانشمندان مسلمان

تعدادی از دانشمندان مسلمان عمل کافری که بدون هیچ چشمداشت مادی و صرفاً با انگیزه انسانی و عواطف بشری کار خیری انجام دهند که نفعش به دیگران برسد و در انجام آن عمل خودیت و نفع شخصی هیچ نقشی نداشته باشد را به حال وی مفید می دانند. بر اساس برخی از روایات عمل خیر این افراد باعث کاهش عذاب شرک و کفر ایشان خواهد بود.

در روایات آمده که پیامبر اکرم خبر از رفع عذاب حاتم طایی به دلیل سخاوت وی داد و در جای دیگر از کشتن یکی از کفار به علت اخلاق سخاوتمندانه اش صرف نظر نمود.<sup>۷</sup> و باز در روایتی دیگر سبک عذاب ترین کفار قریش را عبد الله بن جدعان می داند که عادت به اطعام مردم فقیر داشت.<sup>۸</sup> این گونه روایات و نظایر آن نشان می دهد که اعمال خیر کافران هر چند باعث تعالی درجه و بهشتی شدنشان نمی شود (چون شرط ورود به بهشت ایمان به خداست) اما حداقل باعث تخفیف مجازات ایشان در جهان آخرت می شود.

<sup>۶</sup> - (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۱۰۷).

<sup>۷</sup> - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص: ۳۵۴

<sup>۸</sup> - بحار، ج ۸، ص ۳۱۶

شهید مطهری در این باره می نویسد: " عمل صالح بدون ایمان هم عمل صالح است، ولی کسی که خدا را نمی‌شناسد، عملش بالا نمی‌رود و مقبولیت نزد پروردگار ندارد. البته اگر عمل وی برای انسانیت باشد، نه برای خود، خداوند چنین کسی را بی‌اجر نمی‌گذارد و تخفیف در عذاب یا رفع عذاب برای آنان خواهد داشت" <sup>۹</sup>

## بحث درباره خدا

در مباحث قبلی گفته شد که از نظر قرآن ذات و سرشت انسان‌ها با گرایش به خدا گره خورده است و انسان‌ها فطرتاً خداخواه هستند. اکنون این سوال مطرح می‌شود که بر این اساس آیا دیگر یازی به طرح مباحث استدلالی برای اثبات وجود خدا باقی می‌ماند؟

اندیشمندان والهی دانان در پاسخ به این سوال دو پاسخ داده اند.

۱- طرح مباحث استدلالی نه ضرورت دارد و نه فایده.

الهی‌دانان ایمان‌گرا عمده‌ترین طرفداران این پاسخ هستند. به عقیده ایشان طرح مباحث استدلالی در حوزه‌های ایمانی ذهن مومنان را مشغول مباحث بی‌فایده می‌کند. سورن کگارد از مدافعان این دیدگاه است وی معتقد است: شخصی که حقیقتاً نگران وضع خویش است، هرگز هستی خود را در معرض مخاطره قرار نمی‌دهد تا با مطالعه بیشتر و با یافتن قراین افزون‌تر تصمیم بگیرد که آیا خدا را قبول کند یا خیر! بلکه او می‌داند که هر لحظه‌ای را بدون خدا سر کند ضایع شده است». [۵]

از نظر کگارد تناقض ایمان و عقل بدین معناست که اعتقاد با استدلال نسبت معکوس دارد: هر چه دلایلی کمتر باشد بهتر است. ، او می‌گوید: « بدون خطر کردن ایمانی در کار نیست. ایمان دقیقاً تناقض میان شور بیکران روح فرد و عدم یقین عینی است. اگر من قادر باشم خداوند را به نحو عینی دریابم، دیگر ایمان ندارم. اما دقیقاً از آنرو که قادر نیستم باید ایمان آورم.»

<sup>۹</sup>-(مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۳۰۷؛ ج ۲، ص ۱۷۷).

۲- مباحث استدلالی ضرورت ندارد اما ممکن است مفید باشد

به اعتقاد این دسته از الهیدانان هرچند بنیاد ایمان انسان ها امری قلبی و فطری است اما به دلیل فضای مسموم رسانه ای این دوران که در آن انواع شبهه و ایراد نسبت به متعلقات ایمانی افراد ارسال می شود خوب است مومنان نسبت به محکم کردن ایمان خود اقدام نماید . این کار از طریق مسلح شدن به استدلال میسر می شود.

با این حساب سلسله گفتگوهای خدایی (الهیات ) را در دو بخش مطرح می نمایم

الف- خدایابی

منظور ، ادله اثبات وجود خدا و بحث های مرتبط با آن است

ب- خداشناسی

خدایی که وجودش در بخش قبل (خدایابی) اثبات شد چگونه خدایی است؟ چه اوصافی دارد؟ علم و قدرت او چگونه معنا می یابد؟ آیا غضب و رضایت و مهر و عطوفت او همانند غضب و رضایت و مهر و عطوفت انسان هاست؟ آیا قدرت و دانش او مانند ماست؟ آیا دانش او مثل ما آدمیان از طریق یادگیری است یا به شکلی دیگر است؟  
این ها و دهها سوال دیگر همواره در گفتگوهای الهیدانان مطرح است و مومنان نیز به فهم پاسخ آن علاقمندند. در بخش خداشناسی به تعدادی از این سوالات خواهیم پرداخت

## ادله اثبات وجود خدا

در کتاب های فلسفی و کلامی ادله و براهین متعددی برای اثبات وجود خدا اقامه شده است . در یک نگاه کلی شاید بتوان همه این براهین را در چند دسته تقسیم نمود:

ا- براهین تجربی: برهان هایی که با تکیه بر برداشتهایی که از موجودات عالم کسب می شود به

اثبات وجود خدا اقدام می شود . مثل برهان نظم

ب-براهین فلسفی: برهان هایی که نه بر اساس مشاهده متجربه محسوسات بلکه صرفاً بر اساس استدلال عقلی سامان یافته باشد. مثل برهان، علیت، برهان حرکت، برهان حدوث، برهان امکان ووجوب،برهان آنسلم،برهان صدیقین و...

ظاهراً همه براهین مذکور برای ایجاد ایمان به خداوند است. این درحالی است که با توجه به فطری بودن خداجویی اصولاً نیازی به طرح این براهین نیست. ایمان به خدا امری فطری و درونی است که از بدو تولد در سرشت آدمی نعیه شده است وکافی است انسان ها را با فطرت خود آشتی دهیم. این آشتی دادن هم نیازی به اسفاده از ادله وبراهین ندارد.

### **نجات از فراموشی فطرت**

همان گونه که میدانید امور فطری همانند امور غریزی ممکن است دچار فراموشی،کندی،زنگار گرفتگی و توقف بشود. در چنین هنگامی نیاز به بیدارسازی وبرگرداندن شخص به فطرتش احساس می شود. به طور کلی بازگشت شخص به فطرتش از چند طریق اتفاق می افتد:

### **بی چارگی**

در پیش آمدهایی که همه علل واسباب ظاهری از دسترس شخص خارج می شود. حقیقت زیبایی برای انسان آشکار می شود که به دلایل مختلف م ورد غفلت واقع شده بود وآن چیزی نیست جز حضور و قدرت خدا.

برای بسیاری از ما گاه پیش آمده است که از همه اسباب وعلل موفقیت محروم شویم ودر اوج درماندگی احساس وابستگی به قدرت الهی را در خودمان بسیار بیش از زمان آسودگی احساس می کنیم. ویا همانند شخصی که پس از شکسته شدن کشتی اش به دریا می افتد ودر همان حالی که همه وسایل نجات را از دست داده است به یاد یک نیروی نجات دهنده ای میافتد. در گفتگویی که شخص مذکور با امام صادق داشت آن حضرت به وی فرمود چیزی که احساس امید به او داشتی همان است که ما به او خدا می گوئیم.

## توفیقات غیر مترقبه

نظیر حالت قبل گاه برای انسان هایی پیش می آید که به طور غیر مترقبه ای با آماج موفقیت های بزرگ روبرو می شوند. در چنین حالتی احساس داشتن پشتیبانی بزرگ به نام خدا سراسر وجود شخص را در بر می گیرد.

## ذکر

وقوع انسان در حالت بیچارگی و یا توفیقات غیر مترقبه به اختیار او نیست و نمی توان به مخاطبان توصیه کرد که برای بیدار نمودن حالات فطری خود را در خطرات بیاندازند. راه دیگری که طی کردن آن تحت اراده آدمی است ذکر است

ذکر به معنی یاد کردن و یادآوری است. و منظور از آن حفظ توجه شخص به معبود می باشد. این امر لزوماً از طریق الفاظی همچون الله اکبر، سبحان الله، الحمد لله و... میسر نمی شود بلکه صرفاً از طریق یاد درونی اتفاق می افتد اعم از اینکه زبان فعال باشد یا نباشد. اذکار زبانی نظیر تسبیحات حضرت فاطمه زهرا و نظایر آن به شرطی مفید است که همراه یاد قلبی باشد در غیر این صورت جز لفاظی چیز دیگری نخواهد بود. باید اضافه کرد که اذکار زبانی مذکور اگر به قصد تمرین ایجاد حس درونی و یادآوری قلبی گفته شود مفید است هر چند اگر در اوایل همراه با غفلت باشد متتها باید دقت داشت که تمرینی بودن بهانه ای برای تداوم گفتن غافلانه الفاظ نباشد.

## براهین اثبات وجود خدا

در کتاب های کلامی و فلسفی ادله و براهین متعددی برای اثبات وجود خدا اقامه شده است. برخی از این براهین عبارتند از: برهان حرکت، برهان حدوث، برهان امکان و وجوب، برهان علیت، برهان اتقان صنع، برهان صدیقین، برهان آنسلم و... هر یک از براهین یاد شده از زاویه مختص به خود به مسئله اثبات وجود باری پرداخته اند. این براهین علیرغم استدلالات محکم و مقدمات متقنی که دارند خالی از اشکال نیستند و احتمالاً همین نقاط ضعف باعث ارائه برهان های بعدی توسط دانشمندان متاخر گشته است. در این جا به بررسی یکی دو مورد از این براهین می پردازیم

## برهان نظم

برهان نظم ساده ترین، در دسترس ترین و قابل فهم ترین برهان اثبات وجود خداست. فهم آن نیاز به آشنایی با اصطلاحات فلسفی ندارد. بیان این برهان در قالب زیر میسر است:

مقدمه ۱: جهان یک مجموعه منظم است

مقدمه ۲: هر مجموعه منظمی ناظمی دارد

نتیجه: جهان ناظمی دارد

سادگی و در دسترس بودن برهان نظم باعث نشد تا بر آن اشکالی مطرح نگردد. مشهورترین اشکالات به این برهان از سوی دیوید هیوم بیان شد. خلاصه ایرادات وی از این قرار است:

برهان نظم دارای شرایط یک برهان تجربی نیست. برهان تجربی از بررسی چند مورد و تعمیم حالات مشابهشان انتزاع می شود. نظیر این که از دیدن اشیای منظمی چون کشتی، اتومبیل، ساعت و علم به اینکه همه آنها ناظمی داشته اند با دیدن شیء منظم دیگری همچون موتورسیکلت به وجود ناظمی برای آن حکم کنیم. لکن در باره کل جهان ما چنین حکمی نمیتوانیم داشته باشیم زیرا قبلا جهان دیگری را مشاهده نکردیم که از ناظم داشتن آن پی به ناظم داشتن این جهان ببریم

پاسخ کوتاه: برهان نظم فقط یکی از مقدماتش از تجربه و مشاهده اخذ می شود. مقدمه دوم آن عقلی است یعنی عقل ما مستقلا (بدون نیاز به تجربه) وبا الهام از قانون علیت آن بدست آورده است. بنابراین نیازی به تجربه جهان یا جهان های مشابه نیست.

۲- چه مانعی دارد که نظام موجود در جهان طبیعت، از نظم ذاتی و درونی باشد. یعنی عالم خودکفا باشد و با تاثیر و تاثر اشیاء و اجزای درونی اش دارای نظم و هماهنگی شده باشد. به عبارت دیگر از کجا که نظم هستی ناشی از یک عامل درونی و نه عامل خارجی (خدا) باشد.

چگونه ممکن است انبوه عظیمی از مولکولها آن هم در اثر انفجار چنین نظم شگرفی را بوجود آورند و به کدام دلیل عقلی می توان گفت انفجار بزرگ باعث نظم شده است. نظم



موجود در اشیاء عالم نه فقط چینش آنهاست بلکه همراه با نوعی پیش بینی و آینده نگری و هدفمندی است. حتی اگر باور کنیم که هاهنگی اولیه بین اجزای عالم ناشی از اتفاق باشد تدبیری که در اشیاء آن برای حوادث بعدی آنها وجود دارد را نمی توانیم ناشی از اتفاق بدانیم. چگونه جنینی که داخل شکم مادر است به ابزاری (مثلا رحم) مجهز می شود که سال ها بعد از تولد بدن نیاز پیدا میکند. آیا می توان پذیرفت که طبیعت و ماده فاقد شعور و هوشمندی است ابزار مذکور را قرار داده باشد و هیچگونه فکری در ورای این اتفاق نبوده است؟؟!!

از کسانی که تکامل و یا جهش ژنتیکی را عامل پیدایش اعضای منظم موجودات زنده می دانند باید پرسید به عنوان مثال چگونه انسان قبل از اینکه چشم داشته باشد فهمید که بیرون از وجودش چیزی به نام رنگ و نور وجود دارد که درک آن نیاز به عدسی و عنبیه و قرنیه و شبکیه و عصب دارد؟ آیا حتی اگر یک میلیون سال از عمر یک موجود کور گذشته باشد ممکن است که بتواند قابلیت و توانایی درک نور و رنگ را آن هم به این شکل پیچیده ای که در چشم وجود دارد بدون هیچگونه هوشمندی ایجاد کرده باشد؟؟؟ آیا میتوان باور کرد که مثلاً انسان در یکی از دوران تکاملش بدون اینکه شعور و فهمی درکار باشد برای دفع سموم و مواد زاید بدنش روده و دستگاه دفع را ایجاد کرد؟ تا قبل از آن آیا سموم و مواد زاید بدن او دفع نمی شد؟ فرضیه داروین و مشابهات آن بدون قبول وجود یک عنصر هوشمند و عاقل که فرایند تکامل و یا جهش ژنتیکی را مدیریت کرده باشد قابل قبول نیست. قضاوت نسبت به نکات بالا را برعهده خواننده محترم می گذارم.

اشکال دیگر: منظم بودن عالم لزوماً هوشمندی ذاتی خدا را ثابت نمی کند بعید نیست خدا در طول میلیاردها سال و خلق جهان های متعدد کم کم به توانایی ایجاد عالم با این حد از نظم و هماهنگی رسیده باشد.

پاسخ مختصر: گوینده سخنان بالا در واقع فقط می خواهد علم مطلق خداوند را زیر سوال ببرد نه اصل وجود خدا (ناظم) را. در واقع وی اصل خالقیت و ناظمیت خدا را قبول دارد لکن آن را حاصل تجربه می داند. به تعبیر دقیق تر وی منکر علم مطلق و ازلی خداست نه خود خدا. این در حالی است که اصولاً برهان نظم رسالتی جز اثبات وجود ناظم برای هستی بر دوش خود ندارد. اما اینکه حد

و میزان علم خدا چه قدر است . و این که آیا علم الهی مطلق است یا محدود باید در جای دیگری غیر از برهان نظم مورد گفتگو و اثبات واقع شود. شهید مطهری در این باره می نویسد:

" ارزش برهان نظم تنها در این حد است که ما را تا مرز ما وراء الطبیعه سوق می دهد. این برهان همین قدر ثابت می کند که طبیعت ماورایی دارد و مسخر آن ما وراء است و آن ما وراء، مستشعر به ذات و مستشعر به افعال خود است. اما اینکه آن ما وراء واجب است یا ممکن، حادث است یا قدیم، واحد است یا کثیر، محدود است یا نامحدود، علم و قدرتش متناهی است یا نامتناهی، از حدود این برهان خارج است. اینها مسائلی است که تنها و تنها بر عهده فلسفه الهی است و فلسفه الهی با براهین دیگری اینها را اثبات می کند." ۱۰

در خصوص برهان نظم اشکالات دیگری هم مطرح است اما از آنجا که بنای این قلم بر خلاصه گویی است علاقه مندان به اشکالات دیگر و پاسخ های آن ها را به مطالعه کتاب های مربوطه نظیر کتاب توحید اثر شهید مرتضی مطهری دعوت می نمایم.

## برهان امکان و وجوب

از جمله براهین عقلی فلسفی مشهور برهان امکان و وجوب است. این برهان هر چند بسیار ساده و منطقی چیده شده است اما به دلیل پاره ای اصطلاحات فلسفی که در آن بکار می رود به ظاهر سخت و دیرفهم مینماید حال آنکه اگر اصطلاحات قبلاً فهمیده شود متن استدلال چیز زیاد پیچیده ای نیست. به همین دلیل ابتدا سعی می شود تا چند اصطلاح فلسفی مورد نیاز را تعریف نمائیم و در پی آن اصل استدلال را بیان خواهیم نمود.

اصطلاحات:

ممکن الوجود : هر چیزی که وجودش از خودش نباشد و آن را از منبعی غیر از خود دریافت نموده باشد . اگر این منبع وجود بدهد شیء مذکور ایجاد می شود و اگر ندهد موجود نمی

شود بنابراین ممکن است موجود بشود و ممکن است موجود نشود از همین رو به این موجودات ممکن الوجود می گویند.

واجب الوجود: هر چیزی که وجودش از خودش باشد و برای هستی خود نیازمند امر دیگری نباشد را واجب الوجود می گویند. لازمه این ویژگی این است که برای وجود داشتن هیچ شرطی ندارد یعنی نمی تواند نباشد بلکه لازم است که همیشه باشد. به همین دلیل به آن واجب الوجود می گویند.

متن برهان

این عالم وجود دارد. اگر شخصی در وجود این عالم تردید داشته باشد در وجود خودش شک ندارد بنابراین می تواند بگوید حداقل من وجود دارم. من و هر چیز دیگری که وجود دارند از یکی از دو حال خارج نیستند:

حالت اول: وجودش از خودش است (واجب الوجود)

حالت دوم: وجودش از خودش نیست (ممکن الوجود)

اکنون می گوئیم: در عالم هستی، حداقل یک وجود مستقل (واجب الوجود) هست.

اگر این جمله را بپذیریم برهان تمام است و وظیفه خود را انجام داده است. ما به آن یک یا چند وجود مستقل اصطلاحاً خدا می گوئیم. در بخش های بعدی درباره یگانگی یا چندگانگی این وجود مستقل سخن خواهیم راند.

اما اگر این جمله را نپذیریم معنی آن این می شود که همه آنچه در عالم هست ممکن الوجودند. یعنی همه آنچه هست نیازمند دیگری هستند و دیگری هم نیازمند دیگری است و آن یکی هم محتاج دیگری است و... زنجیره ای از علت ها و معلول ها در برابر ما به صف می شوند که موجود شدن هر کدام متوقف بر وجود دیگری است و آن یکی نیز متوقف بر قبلی و...

براستی انتهای این صف به کجا ختم خواهد شد؟ آیا تا بی نهایت همچنان به هر موجودی که برسیم ما را به موجودی ( علت ) قبلی خود احاله میدهد؟ آیا می توان پذیرفت که این زنجیره انتها نداشته باشد؟ این حالت اصطلاحاً "تسلسل" نامیده می شود. تسلسل یعنی زنجیره علت ها و معلول ها بدون انتها تا بی نهایت استمرار داشته باشد بدون این که به جایی ختم شود.

از نظر فلسفی این اتفاق نمی تواند بیافتد و به قول فلاسفه "تسلسل محال است" زیرا اگر تسلسل محال نباشد و این سلسله تا ابد تداوم داشته باشد و پدیدار شدن هر موجودی وابسته به موجود قبلی باشد هیچگاه هیچ پدیده ای پدید نخواهد آمد حال آنکه ما در عالم میلیاردها موجود داریم. این نشان میدهد که زنجیره مذکور در جایی متوقف شده است. به عنوان مثال در استادیومی که میلیاردها جمعیت در آن است و در ورودی آن هم باز است و پیوسته انسان های جدید وارد آن می شوند. در مقابل در خروجی آن به هر کس دستور خروج دهید خروج خود را به خارج شدن شخص دیگری موکول می نماید. شخص دیگر هم خروج خود را به نفر قبلی و قبلی به قبلی و.... در این هنگام مشاهده می کنیم که یک یا چند نفر از استادیوم خارج شدند. این یعنی بالاخره یک نفر خروج خود را موکول به دیگری نکرد و از استادیوم خارج شد و به تبع او دیگران هم به تدریج بیرون آمدند. اما اگر آن یک نفر هم خروج خود را به خروج دیگری مشروط می کرد هیچگاه هیچکس از استادیوم بیرون نمی آمد. در عالم وجود نیز همین که می بینیم میلیاردها موجود وجود دارند معلوم می شود در زنجیره علت ها معلول ها بالاخره به حلقه ای رسید که بدون نیاز به حلقه دیگر خودش پا به میدان وجد گذاشت و به تبع آن موجودات دیگر هم آمدند. بنابراین تسلسل گوید ناممکن است و گرنه هیچگاه هیچ موجودی پدید نمی آمد.

ممکن است کسی بگوید زنجیره علتها و معلولها به داخل مجموعه منتهی میشود و پدیده های عالم با کمک همدیگر به وجود آمدند و لذا در عین اینکه همگی ممکن الوجود هستند اما نیازی به حضور واجب الوجود در میان نبوده است .

لازمه این سخن پدیده ای به نام دور است. دور نیز از نظر فلسفی امر باطل و محالی است زیرا لازمه دور این است که یک موجود در آن واحد باشد تا موجودات بعدی را ایجاد کند و در همان حال نباشد تا توسط موجودات قبلی به وجود آید. یعنی در آن واحد هم باشد هم نباشد. این تناقض است تناقض عقلا باطل است. باطل بودن تناقض بدیهی ترین دانش بشری است به گونه ای که هیچ کس نمی تواند آن را رد کند و اصلا اگر این گزاره را از ساختمان علم بشری بگیریم کل دانش بشری فرو خواهد ریخت.

### **خلاصه برهان :**

در عالم حداقل یک وجود مستقل ( واجب الوجود ) وجود دارد . اگر این را نپذیریم یعنی همه موجودات وابسته به دیگری (ممکن الوجود) هستند . نتیجه این سخن آن است که زنجیره علتها و معلول ها تا ابد باشد و به انتهایی نرسد (تسلسل) یا انتهای آن به خود مجموعه برگردد (دور) . دیا دور و تسلسل و هر دو باطلند پس فقط یک فرض باقی می ماند آن این که بپذیریم حداقل یک وجود مستقل (واجب الوجود) هست . این همان چیزی است که خداپرستان به آن خدا می گویند.

**بخش دوم : خداشناسی**

## خداشناسی

قبلاً آمد که مباحث و گفتگوهای مربوط به خدا به دو بخش کلی خدایابی و خداشناسی قابل تفکیک است. منظور از خدایابی ادله ای است که برای اثبات وجود خدا اقامه می شود و منظور از خداشناسی آن دسته از مباحثی است که در آن به شناسایی اوصاف و افعال الهی پرداخته می شود. در بخش های قبلی برخی از براهین اثبات خدا تبیین شد. اکنون نوبت آن است که در خصوص اوصاف و افعال الهی سخن آغاز کنیم.

### امکان شناخت اوصاف الهی (در متون مقدس)

قبل از پرداختن به بیان مفهوم اوصاف الهی لازم است اطلاعات کوتاهی در خصوص رهیافت های مختلف الهی دانان در باره مفاهیم اوصاف الهی ارائه نمائیم. لازم به ذکر است که منظور ما در این بخش اوصاف اخباری یعنی آن دسته از اسماء و اوصاف الهی است که در متون مقدس نظیر قران و احادیث معصومین آمده است. شبیه همین آراء در آثار فیلسوفان مسیحی و یهودی درباره اوصاف الهی مذکور در کتب مقدس خودشان مطرح بوده است. از دیر باز رهیافت های اصلی درباره اوصاف الهی اخباری در سه قالب شکل گرفته است:

### نظریه اهل تعطیل

به نظر این دسته از دانشمندان ، از آنجا که کلمات و عباراتی که در زبان استفاده می شود از زندگی و حالات انسان و اشیاء پیرامون او برداشت شده است بنابراین در همه این معانی شائبه نقص و محدودیت موج می زند. از آنجا که ذات الهی بی بدیل ، بی شبیه و بی همتاست لذا هنگامی که همین عبارات در کتب مقدس نظیر قران برای خداوند استعمال می شود نمی تواند دلالت درستی به آنچه واقعا در خداوند است داشته باشد. این الفاظ هرچند در زندگی انسانی بسیار کارگشا هستند اما هنگامی که در مورد خدا استعمال می شوند به هیچ وجه نمی توانند معنای درستی که لایق ساحت ربوبی است را به مخاطب انتقال دهد و اصولاً عقل بشر از درک اوصاف الهی ناتوان (تعطیل) است و اوصاف الهی مذکور در متون مقدس (اوصاف اخباری) معنای قابل فهمی ندارند و ما فقط موظفیم به این اوصاف ایمان داشته باشیم.

## نظریه اهل تشبیه

این گروه نه تنها عقل انسان را قادر به فهم اسماء و اوصاف الهی می دانند بلکه مفهوم این کلمات را همان معنایی می دانند که در زندگی روزمره بشری از این الفاظ برداشت می شود. بر این اساس عبارت " ید الله " به همان معنای متفاهم بشری یعنی دست ترجمه می شود و همین دستی که ما می فهمیم مد نظر می باشد.

این دیدگاه سر از نظریات تجسیمی و تشبیهی در خواهد آورد . خدایی که بر اساس این دیدگاه شناخته و توصیف می شود جسمانیت و اعضا و جوارح و نتیجتا ابعاد مادی دارد . این در حالی است که در ادبیات قرآنی به شدت از هم شکلی و برابری مخلوقات با خداوند نهی شده است .

لم یکن له کفوا احد

لیس کمثله شیء

لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار

و...

نمونه هایی از آیات الهی است که بر ناهمگونی خدا با مخلوقات تاکید دارد.

## نظریه اهل تنزیه (اثبات بدون تشبیه)

سومین دیدگاه نظریه کسانی است که از سوی اسماء و اوصاف اخباری را بی معنا نمی دانند و آمدن عبارت های بی معنا در قرآن را بر نمی تابند و یا هدایتگری این کتاب سازگار نمی دانند و عقل انسان را در فهم اوصاف الهی ناتوان نمی دانند. اما از سوی دیگر به دنبال معنایی هستند که سر از تجسیم و تشبیه خدا به مخلوقات در نیآورد. به نظر این گروه اوصاف الهی مذکور در متون مقدس قابل فهم است اما نکات منفی، محدودیت و نقص را از آن باید جدا کرد. به این کار تنزیه می گویند.



بر این اساس عبارت "ید الله" به معنی دست فیزیکی و جسمانی نیست بلکه به معنای قدرت یا معانی نظیر آن باید ترجمه شود. این ترجمه در ادبیات انسانی نیز مرسوم است مثلاً گفته می شود: دست آمریکا در عراق از آستین داعش در آمد. که منظور این است که داعش نیرو و قدرت آمریکا در منطقه عراق هستند.

با قبول نظریه سوم هم هدایت گری قران نفی نمی شود و هم دچار عقاید تجسیمی و شرک آلود نمی شویم. این دیدگاه با تعالیم ائمه معصومین نیز همخوانی داشته و برخاسته از روایات آنان است. آن بزرگواران با تفسیر آیات الهی مربوط به اوصاف الهی عملاً نظریه تعطیل را انکار نمودند و از طرف دیگر به شدت از برداشت های تجسیمی نسبت به خداوند نهی نمودند. مثلاً در حدیثی داریم:

مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ

هر کس خداوند را به خلقش تشبیه کند کافر است؛ (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۹۴)

## راه های شناسایی خدا

به طور کلی برای تبیین اوصاف الهی چهار روش فراروی محقق مطرح است:

### الف- روش عقلی-فلسفی

منظور از روش عقلی فلسفی تعمق عقلانی پیرامون اوصاف خدا با تکیه بر استدلال های عقلی است. معمولاً در این روش با استنتاج منطقی لوازم عقلی واجب الوجود بودن حق تعالی را استخراج واز آن برای فهم صفات الهی استفاده می شود. واجب الوجود بودن خدا قبلاً در برهان امکان ووجوب تبیین گردید.

به عنوان نمونه گفته می شود: واجب الوجود بودن خدا یعنی وجود او از خودش است واز کسی وجود نگرفته است. اگر وجود را از کسی نگرفته پس زمانی به عنوان تاریخ ایجاد (وجود گرفتن) برای او متصور نیست. به تعبیر دیگر او آغاز زمانی ندارد وبه اصطلاح قدیم یا ازلی است. به همین ترتیب از واجب الوجود بودن حق تعالی می توان نتیجه گرفت که چون وجودش از خودش است واز کسی نگرفته است پس وجود عین ذات اوست بنابراین وجودش پس گرفتنی نیست. معنای این سخن آن است که او ابدی و لایزال است.

وجوب وجود خدا به این معنی است که او در وجود داشتن مستقل است واز کسی وجود دریافت نکرده و نمی کند. از آنجا که چیزی جز وجود وجود ندارد پس کسی که از غیر خود وجود نمی گیرد به هیچکس وابسته نیست واز هیچ کس هیچ چیزی دریافت نمی کند. به دیگر معنا او بی نیاز، صمد و غنی است. به تعبیر دیگر او مستقل و غیر وابسته است و به چیزی نیاز ندارد. به بیان دیگر، او هیچ نقص و محدودیتی ندارد چه اگر محدودیتی داشته باشد معنای آن نقص است و نقص یعنی وابستگی و نیاز و این یعنی ممکن الوجود بودن و وابستگی. پس اگر واجب الوجود است معنای آنست که محدودیت داشته باشد. با این لحاظ هر گونه محدودیت از او سلب می شود. لذا مکانمند و زمانمند بودن که نوعی محدودیت و نقص به حساب می آید از او سلب می شود. این دو از ویژگی ماده است پس خداوند ماده هم نیست زیرا ماده بودن یعنی محدودیت مکانی (طول و عرض و ارتفاع) و زمانی (زمانمند بودن) و

همچنین وزن و جرم . و همه این موارد نقص و محدودیت است . پس خدا جسم و ماده نیست و به تعبیر فلسفی خداوند مجرد است . ملاحظه کردید که از وجوب وجود خداوند : کامل بودن ، صمد و غنی ، ازلی ، ابدی ، مستقل ، نامحدود ، مجرد از مادیت ، نامکانی و نازمانی و چندین صفت دیگر قابل استنتاج است .

## روش عقلی - تجربی

در روش عقلی تجربی ، محقق با بررسی دنیای پیرامون خود از آنها به عنوان آیات و نشانه های شناخت خدا استفاده می نماید . بدیهی ترین شکل استفاده از این روش بررسی نظم و زیبایی و عظمت جهان خلقت و موجودات آن است . که انسان را به عقل و تدبیر و هوشمندی ، حکمت و قدرت الهی رهنمون می سازد .

شکل دیگر استفاده از این روش قاعده قیاس اولویت است . در این طریق محقق از وجود صفات کمال در مخلوقات به این نتیجه می رسد که آن کمالات به طریق اولی در وجود حق تعالی به شکل کاملتر و بالاتر وجود دارد . مثل این که گفته شود . من مخلوق خدا هستم و علم و قدرت دارم پس خدا که خالق من است به طریق اولی قدرت و علم دارد و قدرت و علم او از من بسی بیشتر است .

## روش نقلی

استفاده از آیات و روایات و احادیث و سخن بزرگان برای اثبات یا رد یک موضوع را ورش نقلی می گویند . شرط اصلی این روش آن است که :

یکم : منبع نقل (کتاب یا شخصی که از او نقل می شود) لا اقل نزد مخاطب معتبر باشد .

دوم : آن که گزاره مورد نظر به درستی و صحت نقل شده باشد . به تعبیر دیگر صحت استناد سخن به منبع یاد شده اثبات شده باشد . در کتب فقهی و حدیثی با بررسی سند روایات یعنی زنجیره نام افرادی که سینه به سینه سخن را نقل کرده اند نسبت به صحت یا سقم سند حدیث قضاوت می شود .

سوم : سخن گوینده و یا کتاب مورد نظر به درستی و مطابق با آنچه مد نظر نویسنده است فهمیده شود . خواننده متن باید حداکثر تلاش خود را در جهت فهم درست منظور گوینده معمول دارد تا به ناحق

چیزی را به وی نسبت ندهد. فهم درست نظر منبع نقل موکول به خوانش درست متن، بررسی و آشنایی با سایر نقطه نظرات و گزاره هایی که نویسنده یا منبع مذکور در باره موضوع بحث گفته یا نوشته است، در نظر داشتن قرینه های لفظی یا حالی که نویسنده برای بهتر فهمیدن معنای مجازی واستعارات استفاده کرده است. و...

به عنوان مثال اگر در هنگام بحث بخواهیم به آیه "یدالله فوق ایدیهم" استناد کنیم باید به آیات دیگری که در مورد صفات خداست هم نظر داشته باشیم (مثلا: لم یکن له کفوا احد، لاتدرکه الابصار، لیس کمثله شیء و...) این آیات قرینه های لفظی است بر این نکته که منظور دست گوشتی و جسمانی نیست.

اکنون با دانستن این سه شرط می توان برای تبیین اوصاف الهی به سراغ متون مقدسی همچون قران، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و سایر متون دعایی و غیر دعایی صادره از معصومین رفت و بر اساس آنها اوصاف الهی را شناخت.

## شهود عرفانی

دیگر مسیری که انسان را به ساحت شناخت پروردگار وارد میسازد شهود است. منظور از شهود ادراک فرامادی از حقایق هستی است. اگر کسی بر اثر سلوک مستمر عرفانی ویا به سبب توفیق الهی به درک حقایقی فرامادی از عالم پیرامون خود نایل شود گفته می شود وی شهود کرده است. بارزترین نمونه شهود، حقایقی است که پیامبر اکرم در معراج ویا پیامبران دیگر هنگام مواجهه با فرشته وحی دریافت می کردند.

شهود از جمله نتایج و محصولات سلوک عرفانی است. منظور از سلوک عرفانی استمرار طولانی بر ذکر، ترک گناه، انجام عبادات خاص و عام، خلوت، تمرکز، ریاضت و... است که زیر نظر استاد حقیقی انجام شود.

## دکان های شبه عرفانی

وضعیت فرهنگی جامعه ضرورت هشدار دهی جوانان نسبت به جریان های شبه عرفانی موجود در جامعه را مضاعف نموده است. در سال های اخیر شاهد گرایش جوانان عزیز به حلقه ها و جمع های

به ظاهر عرفانی هستیم که بدون رعایت شرایط روش عرفانی صحیح ادعای ارائه محصولات عرفانی می نمایند.. محصولات ادعایی شامل اقلامی نظیر آرامش، شهود، درمان امراض روحی ویا جسمانی ،انجام کارهای خارق العاده ،تجرد نفس از بدن ، ارتباط با امام زمان و...می باشد.

پدیده عرفان های و معنویت گرایی های این چینی مختص به جامعه ایران نیست بلکه پدیده ای است که دامنگیر اغلب جوامع امروزی در کشورهای مختلف شده است. از آنجا زندگی مدرن و صنعتی و پیشرفت های تکنولوژیکی بشر و تسلط بی نظیر او بر منابع طبیعی ورفاه زیادی که در طی قرون اخیر بدان نایل شده است نتوانسته است حس معنا گرایی انسان را ارضا و به زندگی وی معنا بدهد .

انسان صنعتی و مدرن از نبود حقیقتی مقدس که در پس دنیای او باشد در رنج است. حقیقتی که از ظواهر مادی با ارزش تر باشد و بتواند با توجه به آن زندگی کند، حقیقتی که برای وی آرمان ساز باشد و به وی نشاط روحی دهد . نبود این حقیقت در زندگی انسان مدرن باعث رواج گرایشات نیهیلیستی و افسردگی های فلسفی در جوامع پیشرفته غربی گردید. بروز جنگ های بزرگ نظیر جنگ های جهانی اول و دوم ،نبود عدالت و آرامش در زندگی و...این سرخوردگی را افزایش میل به پیدا کردن معنا و معنویت را افزایش داد. این مسئله باعث رواج گسترده مکاتب متعدد و نحله های مختلف معنویت گرا در کشورهای غربی و به تبع آن در کشورهای دیگر در دهه های اخیر گردید.

از آنجا که ادیان هندی بر آرامش و نگاه معنوی تاکید زیادی دارند به مرور تعالیم و آموزه های مکاتب عرفانی این سرزمین نظیر بودا ،یوگا و... به منبعی برای اختراع مکاتب معنویت گرا بدل شد. مکاتبی که با ترکیب برخی از آموزه های مکاتب مذکور با پاره ای از روشها و نکات روز پسند و ارائه آن در قالب الفاظ ظاهر فریب و زیبا به جستجوی طرفدار می پردازند.

البته غیر از مکاتب هندی مکاتب باستانی دیگر همچون آئین های سرخپوستی، عرفان اسلامی ،مسیحی و یهودی و غیر آن نیز مصادری برای تولید معنویتگرایی های نوظهور بوده اند اما در مقایسه با مکاتب هندی در رتبه بعد قرار می گیرند.

## برخی از ویژگیها

ویژگی عمده برخی از نحله های عرفانی که در سالهای اخیر در ایران ظهور کرده اند را در نکات زیر می توان بیان کرد. بیان این نکات بدان معنا نیست که همه حلقه های عرفانی و شبه عرفانی همه این صفات را داشته باشند .

عرفان بدون تاکید بر شریعت : ارائه طریقت (راه رسیدن به حقیقت و معنای زندگی ) بدون تاکید بر لزوم رعایت شریعت و بلکه با تاکید بر رها کردن شریعت. این ویژگی به خصوص در جوامع مذهبی چون ایران باعث بروز تنش های جدی میان این نحله ها با حاکمیت ، مراجع تقلید ، حوزه های علمیه و متدینین گردیده است. در برخی از روش های معنویتگرایی مذکور هیچ تاکید بر رعایت ضوابط شرعی ، احکام دینی و انجام واجبات و عبادات نمی شود. این در حالی است که بزرگان عرفان از دیرباز بر لزوم رعایت شریعت در طریقه عرفانی تاکید داشته اند .

مرید پروری : از بزرگترین ویژگی عارفان حقیقی پرهیز از ریا و خود نمایی بوده است . عارف حقیقی دعوت به خود نمی کند و علاقه مند است که کسی از راز بین او و خدا آگاه نباشد تا با آسودگی به سلوک عرفانی خود پردازد. این ددر حالی است که در روش های شبه عرفانی معاصر اصولا تبلیغ شخص موسس یا جانشین او به شدت مورد تاکید قرار می گیرد. باور آن سخت است که در دوران گسترش علم و تکنولوژی در پاره ای از این نحله ها شاهد تقدیس و عبادت و تعظیم و حتی سجده هواداران برای رهبر خود هستیم رهبران مذکور نه تنها هیچ مقاومتی در برابر این گونه رفتارها نمی کنند بلکه با نحوه برخورد خود تعمد دارند که این گونه رفتارها استمرار یابد .

عقاید غیر اسلامی : از آنجا که اغلب نحله های معنویتگرایی معاصر ریشه در مکاتب غیر اسلامی نظیر ادیان هندی دارند، طبیعی است که در پاره ای از مبانی اعتقادی رای به اموری غیر از آنچه مورد قبول مسلمین است بدهند. از جمله این امور می توان اعتقاد به تناسخ (که تعارض جدی با عقیده معاد دارد)، اعتقاد به حضور نیروی مدبر کائنات تحت عناوینی همچون روح یا هوشمندی کائنات یا شعور کیهانی ) را نام برد که با بیانه های مختلف در کلاس ها و جلسات این نحله ها ترویج می شود. طرفه این که برخی از حلقه های شبه عرفانی با پیچاندن آسمان و ریسمان به هم سعی بی فایده ای در اسلامی و قرآنی نشان دادن آموزه های خود دارند و در این راه تفاسیر من در آوردی از آیات قرآن ارائه می نمایند. تفاسیری که با اصول کلی دین مطابقت ندارد. بعید نیست محدودیت هایی که از سوی

مجامع مذهبی، متدینین و همچنین از سوی ارگان های امنیتی برای این گروهها ایجاد می شود علت این تلاش باشد.

نگاه ابزاری به هواداران : در برخی از حلقات شبه عرفانی معاصر قبل از آن که راهنمایی مخاطبان به الگوی زندگی عرفانی مدنظر باشد از هواداران به عنوان ابزار کسب شهرت و یا منافع مالی استفاده می شود. این که یک فرد با ظاهر موجه و با ادبیات دینی و مذهبی در فکر کسب و جاهت و شهرت باشد چیز غیر قابل تصویری نیست. این وظیفه مردم است که به ظواهر دیگران زود اعتماد نکنند اصولاً فریب در جایی محقق می شود که ظاهر زیبا و حسن اعتماد در میان باشد. با الفاظ خشن و تند و جملات غیر منطقی و ظاهر کریه المنظر هیچ کس نمی تواند افراد را فریب دهد.

بررسی کامل آسیب هایی که در برخی از حلقات و نحله های شبه عرفانی پدید آمده است مجال وسیع تری می طلبد . طالبان را به وبسایتهای مرتبط با این موضوع که یافتن آن در فضای اینترنت کار چندان سختی نیست ارجاع میدهم.

### **نکته مهم**

قابل انکار نیست که هریک از نحله های شبه عرفانی معاصر ممکن است نکات جذابی داشته باشند که وجود آن باعث ایجاد مقبولیت در بخشی از مخاطبان شده است . ایجاد حس آرامش و لو موقتی، درمان برخی از ناراحتی های روحی و یا بدنی، ارائه برخی توانایی های به ظاهر متافیزیکی به شرکت کنندگان در جلسات، ذهن خوانی و گاه انجام کارهای به ظاهر خارق العاده از جمله محصولات برخی از این نحله ها می باشد. در بسیاری از موارد وجود این گونه امور باعث گرایش جوانان به این نحله ها می شود. این در حالی است که اولاً داشتن قدرت های ماورایی حتی اگر واقعیت داشته باشد دلیل صحیح بودن مبانی اعتقادی و فکری فرد نیست. زیرا کم نیستند انسان هایی که از طرق باطل و غیر شرعی و دینی نظیر سحر، ارتباط با اجنه، ریاضتهای غیر شرعی و... توانایی انجام برخی از کارهای عجیب و خارق العاده را کسب نموده اند. بنابراین صرف داشتن چنین قدرتهایی دلیل حقانیت نیست.

## اوصاف الهی

پس از بیان امکان و روش های شناخت اوصاف الهی اکنون از باب نمونه به تبیین و معرفی مشهورترین اوصاف الهی که در متون دینی ذکر شده است می پردازیم.

## علم الهی

علم در نوع انسانی آن به معنی اطلاع از داده ها اعم از اتفاقات، اشیاء و اوصاف آنها است. قطعاً اگر در مورد خداوند چنین صفتی اطلاق شود باید محدودیت ها نواقصی که در نوع انسانی آن وجود دارد حذف شود. انسان ها علم دارند اما دانش ایشان مبتنی بر محدودیت هایی است از جمله :

آموزشی و اکتسابی است

خطاپذیر است. (خطای محاسباتی، خطای حواس، خطای استدلال)

ممکن است فراموش شود

امکان تکمیل و یا تجدید نظر در آن هست.

اغلب دانش انسان محدود به یافته های حواس پنجگانه است.

امکان از بین رفتن آن به دلیل خرابی ابزار های بدنی (مغز، هورمون ها و...) وجود دارد.

و.....

بنابراین با التزام به نظریه اهل تنزیه ، باید گفت خداوند علم به حقایق اشیاء دارد اما بدون محدودیت اکتساب، فراموشی، بدون نیاز به ابزار، بدون خطا و...

برای اثبات علم الهی از هر یک از ۴ روشی که قبلاً گفته شد می توان اقدام نمود.



## ۱- روش عقلی-تجربی

روش عقلی تجربی خود به دو شکل قابل استفاده است.

### ۱-۱- قیاس اولویت:

به طور خلاصه می‌گوییم ما مخلوقات علم و دانش داریم و این نوعی کمال است. پس خالق ما که خود ای کمال را به ماداده است به طریق اولی از این کمال بهره‌مند است.

### ۱-۲- مشاهده آفاق

با بررسی موجودات هستی و نظم و پیچیدگی وجود آنها می‌توان گفت که این نظم و پیچیدگی و عظمت شگرفی که در برابر ماست نمی‌تواند از یک منبع هوشمند و آگاه صادر نشده باشد. قطعاً وجودی که منبع این موجودات است از آگاهی و دانش بسیار گسترده‌ای برخوردار است.

## ۲- روش عقلی-فلسفی

خداوند واجب‌الوجود است و وجودش از خودش است و از کسی نگرفته است. و اصلاً امکان ندارد وجودی و رای او وجود داشته باشد مگر اینکه به او وابسته باشد. اگر ذره‌ای نقص در او باشد بدان معنا خواهد بود که دچار نقص و محدودیت است. نقص و محدودیت با وجوب وجود سازگار نیست زیرا اگر ناقص باشد یعنی به کس دیگری نیازمند است تا از او وجود گیرد و رفع نقص کند. از آنجا که علم نیز از مقوله وجود است (نه عدم) پس اگر او واجب‌الوجود است حتماً صاحب علم هم هست در غیر این صورت واجب‌الوجود بودن او زیر سوال می‌رود. پس چون واجب‌الوجود است حتماً علم دارد آن هم به شکل مطلق و نه نسبی. یعنی بر خلاف آدمیزاد که علم او کامل و مطلق نیست اگر ذره‌ای نقص در علم یا در سایر کمالات او باشد به معنای محدودیت و نقص در وجود است و به معنی ممکن‌الوجود بودن او خواهد بود که خلاف فرض است.

### ۳- روش نقلی

در روش نقلی کافی است به سخن منبع موثق و معتمدی استناد نمائیم . چنانچه استناد به شکل درستی انجام شده باشد و مفهوم مورد نظر گوینده به درستی فهمیده شود ما به هدف خود در اثبات موضوع مورد نظر نایل خواهیم گشت.

در موضوع این بخش کافی است در جستجویی در آیات قران داشته باشیم . دهها آیه و در کنار آن صدها روایت از معصومین در باره علم خداوند و اشراف ذات او به هستی نقل شده است. مثلاً :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (البقرة: ۲۹)

اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید؛ سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت، و هفت آسمان را استوار کرد؛ و او به هر چیزی داناست.

قران علم الهی را شامل همه موجودات ( بکل شیء علیم ) چه ظاهر و چه مخفی (وان تخفوا...فان الله به علیم ) چه گذشته و چه آینده (عنده علمم الساعة) می داند. علم الهی تا عمق جان انسان ها نفوذ دارد(علیم بذات الصدور) و از دانش همه مخلوقات برتر (هو اعلم) است و دچار آفتیایی همچون خطا و نسیان نمی شود .

### ۴- روش شهود عرفانی

شهود عرفانی همانگونه که از اسمش پیداست مخصوص کسانی است که با روش های سیر و سلوک عرفانی به فهمی عمیق تر از فهم ظاهری دیگر انسان ها نایل شده باشند. از آنجا که شهود امری باطنی و غیر قابل تعمیم به دیگران است. برای فهمیدن آنچه عارف مشاهده می کند باید خود عارف بود و سیرو سلوک او را انجام داد تا به فهم شهودی او نایل گشت .

## علم پیشین خدا به مخلوقات

از نظر یک مسلمان خداوند نه تنها اکنون بر مخلوقات خود نظارت و مدیریت می کند بلکه قبل از ایجاد عالم به مخلوقات وحالات و اتفاقی که برایشان پیش می آید علم دارد. تبیین این سخن در چند سطح امکان پذیر است لکن در این جا فقط یک صورت که ساده ترین نحوه تبیین است بیان خواهد شد. بر اساس این رهیافت از آنجا که خداوند خود خالق هستی است به تمام مخلوقات خود علم دارد. علم او به هر مخلوق علمی همه جانبه و وسیع است او به همه زوایای عملکردی یک مخلوق علم دارد بنابراین به دقت می تواند رفتار آن مخلوق را پیش بینی نماید. به همین ترتیب رفتار مخلوقات و معلولات آن مخلوق هم برای خداوند دقیقاً قابل پیش بینی است و باز لایه بعدی و لایه بعدی تا به آخرین اتفاق که الان در حال وقوع است می رسد. همانند یک دومینو که سازنده آن با توجه به اطلاعاتی که از تعداد اجزاء و نیز فاصله آنها با همدیگر و ... دارد به خوبی می تواند به شما بگوید که با ضربه زدن به اولین قطعه پس از چند ثانیه و چند دهم ثانیه دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد.

گفتنی است این ساده ترین تبیین علم پیشین الهی به حوادث عالم است که ماحصل آن فروگاهی علم الهی به پیش بینی است. دانشمندان مسلمان تبیین های زیبا و دقیق تری برای این موضوع ارائه کرده اند که علاقه مندان به این موضوع را به مطالعه آثار فلسفی در این رابطه به ویژه آن دسته آثار که در حوزه مکتب صدرایی نگاشته شده است ارجاع می دهم.

## رابطه علم پیشین الهی با اختیار انسان

شاید برای شما این سوال پیش بیاید که اگر تمام افعال و احوال آدمی از قبل از خلقت در علم الهی بوده است آیا این بدان معنا نیست که وی در انجام اعمال خود محکوم سرنوشتی است که قبلاً برای او نگاشته شده است؟

در پاسخ باید گفت علم الهی به همه افعال انسان ها و سایر مخلوقات با تمام جوانب آن است. از جمله جوانب رفتار حیوانات گرایشات غریزی آنها و در مورد انسان عقل و اختیار اوست. یعنی خداوند به شخص الف علم دارد به حالات و روحیات او نیز علم دارد به حوادثی که در لحظه خاص برای او پیش می آید نیز علم دارد بنابراین می تواند پیش بینی کند که وی

در آن لحظه با این روحیه و حالاتی که دارد چه تصمیمی می گیرد و چون به سایر علل و عوامل پیرامون یوی نیز اشراف دارد دقیقاً می تواند پیش بین کند که آیا تصمیمی که می گیرد عملی خواهد شد یا نه .

بنابراین می توان گفت علم الهی به رفتار انسان با لحاظ اراده اوست . ما انسان ها نیز می توانیم رفتار یکدیگر را پیش بینی کنیم متنها چون هم علل و همه عوامل را نمی شناسیم نم ی توانیم حوادث را با دقت صد در صد پیش بینی کنیم اما خداوند چون به همه علل و همه عوامل اشراف دارد پیش بینی اش صددرصد حتمی خواهد بود. یعنی دقیقاً میداند که شما پس از خواندن این متن با اختیار و اراده خود چه تصمیمی خواهید گرفت.

## قدرت

دومین صفتی که بحث پیرامون آن می تواند مفید باشد. صفت قدرت است . برای اثبات قدرت همچون بقیه صفات الهی از هر سه روش مورد نظر می توان استفاده کرد.

## دلیل عقلی – تجربی

برای اثبات قدرت الهی از همان مقدماتی که برای اثبات علم الهی استفاده شد می توان استفاده کرد. جهان هستی مجموعه بی کرانی از عظمت است که در فراختایی به درازای چندین میلیارد سال نوری گسترده شده است . ایجاد چنین عظمتی بدون قدرت ممکن نیست بنابراین می توان نتیجه گرفت که خداوند که خالق جهان است از قدرت بسیار عظیمی برخوردار است .

## دلیل عقلی – فلسفی

خداوند واجب الوجود است . خداوند واجد هر کمال وجودی است که قابل تصور است زیرا اگر کمال وجودی خارج از ذات او باشد معلوم می شود او نسبت به آن کمال وجودی ناقص و محدود است اما چنین حالتی با وجوب وجود او سازگار نیست پس اگر او واجب

الوجود است قطعا همه کمالات وجودی را داراست. از آنجا که قدرت یکی از کمالات وجودی است پس خداوند صاحب قدرت به معنای مطلق آن است .

## دلیل نقلی

در قران آمده است : " ان الله على كل شيء قدير "

همین یک آیه برای هر مومنی کفایت می کند که ایمان وی به قدرت عظیم الهی را باعث شود. بیان بیشتر توضیح و اوضحات است.

## شبهات ساده

ایمان به قدرت الهی و نوفذ اراده خدا در هستی گاه همراه با شبهاتی می شود که گرچه پاسخ آن ساده است اما برای کسانی که دقت کافی در متن شبهه نمی کنند ممکن است باعث سردرگمی و آزار دهنده باشد.

به عنوان مثال ممکن است پرسیده شود : آیا خداوند می تواند خدای دیگری بیافریند که قدرتش از خود خدا (یعنی خدای اول) بیشتر باشد؟ اگر پاسخ مثبت باشد معلوم می شود که وجود کسی که قدرتش از خدا بیشتر باشد ممکن است و اگر پاسخ منفی باشد معلوم می شود کاری هست که خدا از انجام آن ناتوان است . به هر حال در هر دو صورت این قدرت خداست که زیر سوال می رود.

در واقع اینجا یک مغالطه ظریف در بین است که اگر به آن دقت شود پاسخ سوال بسیار ساده می گردد. نکته انجرافی و مغالطه سوال اینجاست که خدای دوم که به قول سوال کننده توسط اول ایجاد می شود اصلا خدا نیست. زیرا معلول و مخلوق خدای اول است پس بنابراین اصولا نمی توان آن را خدا نامید و قطعا هیچگاه هیچ معلو لومخلوقی نمی تواند بر خالق غالب باشد چون اصلا وجود و قدرتش از طرف خدا است چگونه ممکن است قدرتش از منبع قدرت بیشتر باشد. بنابراین اصل سوال غلط است.

شبيه به همين اشكال در سوال ديگري مبنى بر اينكه " آيا خداوند مى تواند سنگى بيافريند كه خود توان بلند كردن آن را نداشته باشد؟ " قابل ملاحظه است. پاسخ سوال دوم را به ذهن نقاد و جستجوگر مخاطب واگذار مى نماييم .

## حکمت

از مهم ترين و پرکاربردترين صفات الهى كه نقش بسيار مهمى در تبیین اوصاف ديگر دارد صفت حکمت است. به اعتقاد نگارنده ، بسيارى از مباحث اعتقادى در حوزه خداشناسى اسلامى منوط به فهم درست حکمت و توحيد است .بقیه مبانی خداپرستی و اصول دینی ما به این دو اصل بازمیگردد.

## معانی حکمت

حکمت از ریشه (ح ک م ) بر وزن فعله است و در متون عربى به ويژه قران به معانى مختلفى استعمال شده است . مهم ترين معانى اين واژه عبارتند از :

أ: دانش دقيق و همه جانبه به معلومات آن گونه كه واقعا هستند نه آنگونه كه به نظر مى آيند

ب:انجام هدفمند افعال و به عبارت ديگر كار بيهوده و عبث انجام ندادن

ج:انجام كار درست و بى عيب امور و به عبارت ديگر انجام ندادن كار بيهوده و عبث

ج: انجام ندادن كار زشت و قبيح

## اثبات حکمت

أ: معنای اول به صفت علم بازگشت می کند از آنجا که قبلاً این صفت تبیین و اثبات گردید از بیان اضافه پرهیز مینماییم و تمرکز بحث را بر معانی بعدی قرار میدهیم .

ب: انجام کار هدفمند

در یک نگاه کلی هدفند بودن دو معنی دارد.

هدف فعلی : غرض و مقصدی که آن مخلوق خاص نهایتاً باید به آن برسد و نقشی که نهایتاً باید ایفا نماید. مثلاً یک دانه سیب نهایتاً باید میوه سیب شود و یا یک ماژیک باید نهایتاً در یک کلاس مورد استفاده قرار گیرد یک نظامی آموزش دیده باید در هنگام سختی و جنگ مدافع کشور و در زمان صلح محافظ امنیت آن باشد و....

هدف فاعلی : انگیزه و قصدی که در سر فاعل است و فاعل برای بدست آوردن آن فعل را انجام می دهد

اگر به اعمال روزانه خود دقت کنید می بینید که تک تک رفتارهایی که از شما بروز می یابد برای رسیدن به هدفی می باشد هرچند ممکن است به دلیل عادت و تکرار زیاد آن در هنگام عمل متوجه هدف مزبور نباشید. از یک جابجا شدن روی صندلی تا دویدن دنبال اتوبوس تا درس خواندن، ازدواج بازی فورزش، و.... تمام اعمال و افعال ارادی ما برخاسته از یک انگیزه قبلی می باشد. انگیزه بدست آوردن چیزی که به آن هدف می گویند.

"هدف یعنی چیزی که فاعل ندارد و برای رسیدن به آن فعلی را انجام میدهد. "

با توجه به اینکه در دروس قبل رویکرد تنزیه (اثبات بلا تشبیه ) را انتخاب نمودیم موظفیم از هرگونه توصیف که منجر به نقص و محدودیت درباره خدا می شود احتراز نمائیم از آنجا که این معنی مستلزم وجود نقص در فاعل است بنابراین نمی توانیم بگوییم خدا به این معنی هدفمند است . بنابراین حکمت به معنی هدفمندی برای خدا فقط به معنی دوم قابل قبول

است و منظور از آن این است که همه مخلوقات از کوچک تا بزرگ هریک در حال ایفای نقش خاص خود هستند و هیچ موجود زائد و بی هدف در هستی نیست.

ج-د : انجام ندادن کار سست، زشت و قبیح

اصولاً انجام کار سست، ناقص، زشت، قبیح و بد ناشی از یکی از عللی همچون : جهل، عجله، عقده روحی، نیاز، اجبار، خستگی، دلزدگی، عصبانیت، تشخیص غلط، امراض روحی و روانی، خستگی، تنوع طلبی و. می باشد..

اگر خوب دقت نمائید می بینید که تمام موارد یاد شده و هر مورد دیگری که ممکن است به ذهن شما رسیده باشد نقص و محدودیت است. قبلاً ثابت شد که خداوند واجب الوجود است و واجب الوجود وجودش از خودش است و اگر قرار باشد از دیگری وجودی هر چند به اندازه یک درصد از دیگری وجودی بگیرد این به معنی نقص و محدودیت در او و نتیجتاً خروج او از وجوب وجود و تبدیل او به یک موجود ممکن الوجود است. و چون مطمئناً میدانیم خدا واجب الوجود است پس معنی ندارد که هیچ نقصی بر دامن کبریایی او بنشیند لذا هیچ یک از انگیزه های کار ناقص و کار قبیح در مورد او صدق نمی کند زیرا همگی آنها نشان از نقص و محدودیت دارند. اگر هیچ انگیزه ای برای انجام کار سست و ناقص و زشت و قبیح در خداوند نیست پس نتیجه می گیریم که چنین افعالی از وی سر نمی زند.

## از حکمت تا عدالت

هریک از کارهایی که ما به اسم قبیح و زشت می شناسیم در بعضی حالات ممکن است زشتی و قباحت آن به دلیل و توجیه خاصی از بین برود مثلاً آدم کشی در هنگام دفاع از کشور و یا دزدی در هنگام قحطی و موارد دیگر. در اینمیان فقط ظلم است که در هیچ موقعیتی توجیه ندارد و از زشتی خارج نمی شود. بی معنی خواهد بود اگر مثلاً بگوییم ظلم به فلانی حقش است زیرا در آن صورت اصلاً ظلم نیست. ظلم یعنی رفتار به گونه ای که حق شخص نباشد.



با توجه به اینکه خدا حکیم است و انگیزه ای برای انجام کار قبیح ندارد و با توجه به این که ظلم در هر حالتی همچنان قبیح است پس می توان نتیجه گرفت که خداوند به هیچ عنوان ظلم نمی کند و این سخن یعنی خدا عادل است . بدین ترتیب حکمت به عدالت منتهی می شود.

## رابطه شرور با عدالت و حکمت

همه ما در زندگی خود یا دیگران شاهد بروز ناملایماتی بوده هستیم . ناملایماتی که گاه به قدری شدید می شود که از آن به مصیبت یا بلا و عذاب یاد می شود. بلایا و مصایب نه فقط برای افراد بلکه بسیاری از مواقع برای سازمان ها ف جوامع و کشورها روی میدهد. جنگ ، زلزله ، ورشکستگی اقتصادی، قحطی ، قتل و تجاوز و دزدی و غارت و... مثال هایی است که واژه شر را به ذهن انسان متبادر می سازد. به طور کلی هر واقعه ای که برای انسان نامطلوب باشد می توان شر نام نهاد.

نگاه دوباره ای به مثال های بالا ما را به یک تقسیم بندی ساده در باره شر رهنمون می سازد:

شر های طبیعی : آن دسته از حوادث و حالات نامطلوب انسان که در روی دادن آن اراده انسان دخالت مستقیمی ندارد نظیر سیل، طوفان، سونامی ، زلزله، آتشفشان، بیماری ها و...

شر های اخلاقی (بشری): آن دست از امور نامطلوب که محصل اراده برخی از انسان هاست و اراده انسان ها در روی داد آن تاثیر مستقیم دارد. نظیر غارتگری، جنگ، تجاوز گری، دزدی ، استعمار کشورهای ضعیف، توطئه و ناامنی علیه مردم و...

سوالی که ممکن است به ذهن برخی از افراد خلجان نماید آن است که اگر خداوند حکیم است و نظام خلقت نظام احسن و بدون نقص و کامل و ناست است وقوع این گونه امور نامطلوب که خاطر انسان را پریشان و ذهن او را ناراحت می کند چه توجیهی دارد؟ آیا بهتر نبود زندگی انسان در دنیا همراه با امنیت و آرامش و دوستی و مهربانی باشد؟ آیا رواست که بیماری و جنگ و خونریزی و ناامنی از یکسو و زلزله و طوفان و بیماری های واگیر و... از سوی دیگر همانند دو دهنه گاز انبر زندگی انسان را در بر گرفته باشد؟ آیا وجود شرور با حکمت و عدالت الهی و با رحمت و مهربانی خداوند سازگار است؟

مسئله شر و رابطه آن با عدالت و حکمت و رحمت خداوند از دیرباز مورد توجه الهی دانان ادیان مختلف بوده است. این مسئله به ویژه برای الهیات مسیحی یک چالش بزرگ محسوب می شود چندانکه اغلب آثار الهیاتی مسیحی فصل قابل توجهی از خود را به ارائه توضیح و راه حل این مشکل اختصاص داده اند. علت پررنگی این اشکال در مسیحیت آن است که بنا بر عقاید مسیحی خداوند عشق است. روا نیست خدایی که عاشق بندگانش است درد ورنج معشوق خود را ببیند و ساکت باشد! در واقع یا خدا نمی داند که انسان در چه درد ورنجی بسر می برد که پس علم ندارد و ناقص است! یا میداند و نمی تواند کاری کند که پس ضعیف و ناتوان است و ناقص! و یا می داند و می تواند اما کاری نمی کند که پس بنخیل است و بد اندیش! در هر سه صورت او شایسته خدایی نیست زیرا خدا موجود کال و مطلق است و وجود نقص با خدایی او ناسازگار است.

پاسخ :

برای پاسخ به سوالات یاد شده به چند نکته مهم اشاره می نمایم:

## الف- حکمت یعنی حاکمیت قانون علیت در هستی

حکیمانه بودن عالم وقتی معنا میدهد که هر علتی معلول خود را نتیجه دهد. اگر این قانون که از آن به قانون علیت یاد می شود در هستی جاری نباشد سنگ روی سنگ بند نمی شود و نظام هستی متلاشی می شود. تصور کنید زمانی که می خواهید آب بخورید ناگهان بخار شود (نقض قانون درجه حرارت تبخیر آب) و یا هنگامی که از کوه بالا میروید ناگهان به سمت بالای کوه کشیده شوید (نقض قانون جاذبه) و یا وقتی در خیابان در حال حرکتید ناگهان بدون هیچ علتی متوقف شوید (نقض قانون عمل و عکس العمل موتور و چرخ ها) و بلافاصله مثل فنر ها شوید (نقض قانون اینرسی) و یا همین الان که در حال خواندن این متن هستید ناگهان سقف بالای سرتان از هم پاشیده شود و تمام همسایگان بالایی با اسباب و اثاثیه شان بر سر شما آوار شوند. (نقض قانون پیوستگی مولکولی بتون و آجرها) و یا ناگهان حروف تایپ شده بر روی کاغذ در هوا چرخان شوند (نقض قانون چسبندگی مولکولهای جوهر و کاغذ) و.... می بینید که چنین حالتی یعنی بی نظمی در هستی که قطعاً به فروپاشی هستی می انجامد. نه تنها بی نظمی کلی باعث فروپاشی هستی می شود، بی نظمی جزئی نیز همین

گونه است. یعنی اگر آنجا که به نفع ماست قوانین مذکور استثناءاً اجرا نشود باز همین نتیجه حاصل می شود. تصدیق می کنید که اگر قوانین هستی فقط برای ما عمل نکند باز هم به معنی هرج مرج در هستی است. اگر آن هم هنگام کوهنوردی می کنیم جاذبه عمل نکند و یا هنگام بارش باران فقط برای کسانی که در مسیر سیل هستند قانون پیوستگی مولکول های آب عمل نکند و یا هنگامی که در خیابان ماشینی با ما تصادف می کند نیروی عمل و عکس العمل کارا نباشد و...

اصولاً یا در کل هستی قوانین مذکور باید باشد و یا هیچ کجا نباید باشد چون نظم هستی یک مجموعه یکپارچه است که همه جای آن به هم ربط دارد. بنابراین انتظار اینکه هنگام فشار گزهای زیر زمینی زلزله ایجاد نشود و یا هنگام بارش باران سیل براه نیافتد یا لااقل خانه ما که در مسیر سیل است را خراب نکند و یا هنگام تابستان هوا گرم نباشد یا لااقل خانه ما خنک باشد و یا در زمستان هوا سرد نباشد و یا اینکه اگر همسرمان مشروبخوار است لااقل بچه ما بدون آسیب بدنیا بیاید...انتظار بیجایی است. و اتفاقاً اگر خدا را حکیم می دانیم باید انتظار داشته باشیم که قانون علیت (که قوانین یاد شده بالا همگی از شاخه های آن هستند) همیشه اجرا شود. بنابراین وقوع حوادث طبیعی فی ذاته امری طبیعی است و ناملازم بودن آن با وضعیت زندگی ما نباید بهانه اعتراض به حکمت یا رحمانیت خداوند شود بلکه این ما انسان ها هستیم که باید با شناخت قوانین الهی حاکم بر هستی زندگی خود را بهبود سازیم. مثلاً با دقت در رفتار لایه های زمین علم زمین شناسی را به وجود آوریم و از آن برای بهبود زندگی بشر استفاده کنیم. و یا با توجه به ویژگی آب و فشار آن با ساخت سد نیروی برق تهیه کنیم و یا با توجه به مصالح مختلف در معماری ساختمان به گونه ای رفتار کنیم که ضد زلزله باشد و....

بنابراین حکیمانه بودن نظام خلقت یعنی جاری بودن قانون علیت حتی اگر در بعضی موارد به سود ما نباشد و این عین عدالت است.

حکمت = عدالت = عدالت

## ب-مختار بودن انسان یک فضیلت است

انسان تنها موجودی است که در عین اینکه جسم مادی دارد از نفخه روح الهی بهره مند است و برخلاف حیوانات دیگر (که از نظر داشتن بدن مادی شبیه او هستند) دارای قوه عقل و اختیار است. او با عقل و اختیار خود ویژگی خاصی در میان مخلوقات پیدا کرد چندان که به عنوان خلیفه خدا معرفی شد و فرشتگان الهی در مقابل او سجده کردند.

در حدیث معروفی آمده است :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَخَلَقَ الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ وَخَلَقَ بَنِي آدَمَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَالشَّهْوَةَ، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ عَلَى شَهْوَةِ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ

خداوند فرشتگان را بیافرید و عقل در آنها نهاد. و حیوانات را خلق کرد و شهوت را در آنها در کار گذاشت. و انسان را آفرید و عقل و شهوت را در آن قرار داد. پس، هر آنکس که عقلش بر شهوتش پیروز شود از فرشتگان بالاتر است، و آن کس که شهوتش بر عقلش ظفر یابد از حیوانات پست تر است.

داشتن اختیار به این معناست که انسان بتواند هم کار خیر انجام دهد هم کار شر و لازمه این امر آن است که در میان جامعه انسانی هم انسان های نیکوکار و هم انسان های بدکار داشته باشیم . بنابراین وجود انسان هایی که مرتکب انواع شرور نظیر قتل و غارت و جنایت می شوند نتیجه مختار بودن انسان است و اصولاً انتظار داشتن جامعه ای که هیچ جرم جنایتی در آن انجام نشود با اختیار انسان سازگار نیست. پس اگر اختیار و عقل را مزیت انسان میدانیم باید لوازم آن را هم بپذیریم و یکی از لوازم آن براه افتادن فساد و خونریزی روی زمین است همان سوال یا اعتراضی که هنگام خلقت آدم بر زبان فرشتگان جاری شد .

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ  
الدِّمَاءَ

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد.

با این حساب همان گونه که وجود قانون علیت عین حکمت بود اما انسان باید با استفاده از آن زندگی خود را سامان میبخشید و دانش خود را توسعه میداد در این جا هم ضمن قبول این مزیت باید تدبیر لازم جهت کنترل مدیریت اختیار انسان ها و ایجاد مانع در مقابل شرور اعمال گردد. اموری همچون وضع قانون، وجود قوه انتظامی، زندان، پلیس اجرای عدالت در جامعه ارتقاء رفاه نسبی جامعه، ترویج اخلاق و معنویت و... باعث کم شدن زمینه های جرم و جنایت در جامعه می باشد. در سطح بین الملل هم باید تدابیر لازم و کارا جهت کاهش جنایات و جرایم دولتی اندیشیده شود. تدابیری بیش از آنچه اکنون وجود دارد.

### ج- بدون معاد عدالت الهی ناتمام است

در میان ما انسان هایی هستند که به دلیل وجود قوانین طبیعی ویا به دلیل مختار بودن دیگر انسان ها آسیب های بزرگی دیده اند بدون اینکه خود در وقوع آن آسیب تقصیری داشته باشند. مثل کودکی که به دلیل مشروبخواری مادرش فلج به دنیا بیاید . آسیب او اولاً به دلیل مختار بودن مادرش و ثانياً به دلیل وجود قانون طبیعی مبنی بر ارتباط تنگاتنگ تغذیه مادر بر بدن جنین فلج به دنیا می آید . ویا انسان هایی که به دلیل وجود قانون طبیعت در زلزله می میرند و....

همانگونه که آمد خداوند به دلیل حکیم بودن عادل است و ظاهراً آسیبی که به این گونه افراد بخاطر حاکمیت قوانین الهی و اختیار انسان ها وارد شده است با عدالت الهی در تعارض است. این تعارض زمانی جدی می شود که محدوده تعامل خدا با انسان ها را فقط همین دنیای مادی بدانیم اما اگر بازه تعامل خدا با انسان را از تولد تا پس از مرگ و تا عالم معاد بدانیم و قبول داشته باشیم که در عالم دیگر انسان ها باز خورد دقیق اعمال خود را خواهند دید دیگر این مسئله تعارض حتمی با عدالت و حکمت الهی نخواهد داشت . اصولاً اگر معاد در میان

نباشد شک به عدالت الهی در خصوص مثال های یاد شده امر موجهی خواهد بود. لکن بر اساس دیدگاه اسلامی معاد جزء حتمی هستی و استمرار زندگی انسان ها خواهد بود و بنابراین وجود مواردی که آمد ضروری به حکمت و عدالت الهی نخواهد زد.

این سوال پاسخ های دیگری هم دارد که از بیان آن به جهت رعایت اختصار خودداری می کنیم.

## توحید

از مهم ترین صفات الهی که به شدت مورد تاکید اسلام و ادیان الهی است توحید است. شدت اهمیت و میزان تاکید ادیان بر این موضوع به قدری است که از آنها به ادیان توحیدی هم یاد می شود.

توحید در لغت یعنی یگانه دانستن . نوع توحید با مضاف الیه آن مشخص میشود. بنابراین توحید ذاتی یعنی ذات خداوند یگانه و یکتاست و رقیب و همانند و مثل ندارد. توحید صفاتی یعنی یگانه دانستن صفات خدا اعم از این که بگوییم اوصاف الهی در معنا متفاوت اما در وجود خارجی یکی هستند و یا این که گفته شود صفات الهی امری متمایز از ذات خدا نیستند بلکه عین ذات او هستند. برخلاف ما که صفاتمان عین ذاتمان نیست و به همین دلیل گاه از ما جدا می شود (مثل خوشحالی، عصبانیت، دانش، خجالت زدگی، شجاعت و...) گاه همراه ماست و زمانی از ما جدا می شوند. بنابراین مثلاً علم به عنوان صفت ذاتی همیشه با خداست و اصلاً عین ذات اوست و تصور جدایی آن از ذات خدا غلط است. البته قابل تصور است که برخی از اوصاف الهی هنگام جاری شدن در عالم مادی به دلیل شکل اجرای آن در ظرف زمان و مکان تحقق یابند و حتی دچار وقف و سکون و فاصله در نحوه اجرا باشد که این بخاطر طرف قبول است نه طرف صدور یعنی مشکل از گیرنده است نه فرستنده همانند امواج پیوسته رادیویی که توسط رادیویی دریافت شود اما به دلیل مشکلات برقی امواج را با قطع و وصل دریافت کند.

قسم دیگر توحید، توحید افعالی است. و معنی آن یکی دانستن مبدأ همه افعال و اتفاقات هستی است. به اعتقاد مسلمانان همه اتفاقات هستی مستقیم یا با واسطه تحت اراده الهی است. برخی از گروه های اهل سنت تمام اتفاقات هستی را مستقیماً صادره از اراده الهی می

دانند. ایشان قانون علیت را باور ندارند و در همه کارها دست خدا را عامل انجام اتفاقات می دانند و به زعم خود قصد دارند از حاکمیت مطلق الهی بر هستی طرفداری کنند. در حالی که جاری بودن اراده الهی منافاتی با اختیار آدمی ندارد زیرا اراده آدمی نیز از جمله مخلوقات الهی و محدود به اراده حق می باشد .

قسم دیگر توحید، توحید عبادی است و منظور از آن انجام عبادت و پرستش فقط نسبت به یک معبود است. همچنین اگر انسان در زندگی خود فقط از دستورات یک مبدأ اطاعت نماید به رفتار او توحید در اطاعت می گویند. هم‌منظور که می بینید برخلاف اقسام قبلی که در باره خدا بود ، توحید عبادی و توحید در اطاعت وصف فعل آدمی است .

نقطه مقابل توحید شرک است و حسب اینکه برای خدا در ذات یا در اوصاف شریک و هم‌تا قایل شوند و یا هنگام عبادت شخص دیگری را بپرستند به شرک ذاتی، شرک صفاتی و یا شرک عبادی متصف می شوند.

## دلیل عقلی - فلسفی

همانگونه که قبلاً آمد، خداوند واجب الوجود است و وجودش از خودش است و هیچ نقصی ندارد چه اگر کمترین نقصی داشته باشد یعنی محدودیت و نقص و احتیاج و این یعنی خروج از واجب الوجود بودن و تبدیل به ممکن الوجود شدن. بنابراین خداوند کامل ترین وجود است و تمام کمالات وجودی را داراست . عقلاً معنادار که کاملترین مرتبه وجود دو مصداق داشته باشد زیرا اگر بیش از یک واجب الوجود در میان باشد لاجرم در بعضی صفات باید باهم تفاوت داشته باشند ( و اگر در همه اوصاف و کمالات دقیقاً یکی باشند پس دو تا نخواهند بود) معنی این که می گوئیم در بعضی اوصاف متفاوتند آن است که برخی از کمالات در این یکی هست اما در آن یکی نیست و بعضی کمالات وجودی در آن یکی هست اما در این یکی نیست . معنای واضح این امر آن است که هر دو نقایصی دارند پس هرچکدام واجب الوجود نیستند و هیچیک را نمی توان وجود مطلق کامل به حساب آورد. نتیجتاً این که اگر واجب الوجود واجب الوجود و وجود مطلق و کامل است عقلاً نمی تواند بیش از یکی باشد.

در ریاضی خوانده اید که مجموعه مرجع همیشه یکی است و اگر بیش از یکی باشد معلوم میشود که اصلاً مجموعه مرجع نبوده است به همین ترتیب مجموعه مرجع کمالات وجودی بیش از یک مصداق نمی تواند داشته باشد.

## دلیل نقلی :

در آیات قرانی و روایات معصومین گزاره های متعدد و مشهوری بر اثبات توحید الهی قابل شمارش است از جمله آیات که شما نیز بدان آشنا هستید میتوان به این وارد اشاره کرد:

قل هو الله احد....لم یکن له کفواً احد

"بگو او خدا یکی است... و هیچ همتایی ندارد"

شهدالله انه لا اله الا هو... (آل عمران، ۱۸)

"خداوند گواهی میدهد که هیچ خدایی جز او نیست"

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (البقرة: ۱۶۳)

"خدای شما خدای یگانه ای است و هیچ خدایی جز آن خدای مهربان و بخشنده نیست"

قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (الأنعام: ۱۹)

بگو او خدای یگانه است و من از آنچه برای او شریک قائل می شوید بیزارم

شهرت توحید و بدیهی بودن این عقیده برای مسلمین به قدری است که ما را از آوردن دلیل بیش تر بی نیاز می کند.



## وهابیت

علیرغم تاکیدات زیاد دین اسلام بر توحید و نفی شرک، رگه هایی از بدفهمی این مسئله در میان نحله های مسلمان دیده می شود. پرتاثیر ترین بدفهمی ها از سوی نحله وهابی سرزده است. آنها تنها خود را موحد می شمارند و دیگر فرق اسلامی را مشرک میدانند و نسبت به رفتارهای مذهبی آنان نظیر توسل و تبرک طلب شفاعت و... حساسیت خاصی نشان داده و آن را از مصادیق شرک محسوب می کنند.

در اینجا به صورت مختصر نمی نگاهی به تاریخ و عقاید فرقه وهابی می اندازیم و شبهاتی که در مقابل مذاهب دیگر اسلامی علی الخصوص شیعه تراشیده اند را بیان و پاسخ آن را نیز به شکل مختصری بیان می نمائیم

## الف - تاریخچه

«ابو العباس احمد بن عبد الحلیم» معروف به «ابن تیمیه» از علمای حنبلی که در نیمه دوم قرن هفتم در منطقه سوریه به دنیا آمد و پس از انتشار عقایدش در خصوص بازگشت به برداشتهای نسل اول مسلمانان (سلف) مشهور گردید. به اعتقاد وی باید به ظواهر قران و سنت پیامبر رجوع کرد. او معتقد بود اضافاتی که در نسلهای پس از نسل اول در اسلام وارد شده است اکثراً تحریف، بدعت و شرک آلود است که باید از آن اجتناب کرد. سخنان ابن تیمیه نه تنها با استقبال روبرو نشد بلکه با مخالفت علمای همعصرش مواجه گردید و نهایتاً نیز باعث زندانی شدن وی شد که این مسئله تا مرگ وی تداوم یافت و نهایتاً غائله «ابن تیمیه» با مرگ او در سال ۷۲۸ در زندان شام فروکش کرد و شاگرد معروف او «ابن القیم» هر چند به ترویج افکار استاد خود پرداخت اما با اقبال چندانی روبرو نشد.

حدود ۴۰۰ سال بعد از ابن تیمیه، شخص دیگری به نام محمد بن عبدالوهاب به بازسازی و نشر عقاید وی پرداخت. او نیز با مخالفت علمای زمان خود به خصوص پدر و برادرش مواجه شد برادرش «شیخ سلیمان بن عبد الوهاب» کتابی تحت عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» را در مخالفت ورد او نگاشت همچنین بین او و مردم «نجد» منازعات سختی رخ داد و این امر

چند سال دوام یافت تا اینکه در سال ۱۱۵۳ پدرش «شیخ عبد الوهاب» از دنیا رفت و پس از آن وی توانست با آزادی بیشتری به ترویج مرام خویش بپردازد. اما مخالفت اهل سنت همچنان با وی ادامه یافت و وی از شهری به شهر دیگر در پی جلب نظر رهبران و شیوخ قبایل مسافرت می کرد. «شیخ محمد» در سال ۱۱۶۰ پس از آنکه از «عینیه» بیرون رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف «نجد» گردید. در آن وقت امیر «درعیه» «محمد بن مسعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن «شیخ» رفت و عزت و نیکی را به او مژده داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد «نجد» را به وی بشارت داد، و بدین ترتیب ارتباط میان «شیخ محمد» و «آل سعود» آغاز گردید

جنگهایی که «وهابیان» در «نجد» و خارج از «نجد» از قبیل «یمن» و «حجاز» و اطراف «سوریه» و «عراق» می کردند بر همین پایه قرار داشت. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند برایشان حلال بود، اگر می توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می دادند و الا به غنائمی که به دست آورده بودند اکتفاء می کردند کسانی که با عقاید او موافقت می کردند و دعوت او را می پذیرفتند باید با او بیعت نمایند و اگر کسانی به مقابله برخیزند باید کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد. طبق این رویه مثلا از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل رسانیدند و اموالشان را به غارت بردند. نهایتا شیخ محمد بن عبد الوهاب در سال ۱۲۰۶ درگذشت. اما این به معنای پایان یافتن مرام و روش وی نبود پس از «شیخ محمد» هم پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلا در سال ۱۲۱۶ «امیر سعود» و هابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد، کربلا در این ایام در نهایت شهرت و عظمت بود و زائرین ایرانی و ترک و عرب بدان روی می آوردند، «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و پنج هزار تن یا بیشتر (تا بیست هزار هم نوشته اند) را به قتل رسانیدند. پس از آنکه «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه های حرم امام حسین (ع) متوجه شد، این خزائن از اموال فراوان و اشیاء نفیس انباشته بود، وی هر چه در آنجا یافت، برداشت و به غارت برد.

در سال ۱۳۴۴ ه. ق که سعودی‌ها بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط پیدا کردند، به فکر افتادند که برای تخریب مشاهد بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر مستمسکی به دست آورند و پس از استفتائی از علمای خودشان جواز تخریب مقابر بقیع را کسب کردند و قبور ائمه شیعه و چند تن از صحابه را به این بهانه تخریب کردند

در سالهای اخیر معادلات سیاسی و سوق الجیشی و منازعات و رقابتهای اقتصادی که بین کشورهای منطقه به خصوص بین کشورهای عربی و ایران پدید آمده است به تحرک و هابیت رنگ و لعاب سیاسی و حتی نظامی داده است و این پدیده از حالت یک فرقه مذهبی به یک جریان سیاسی نظامی مذهبی بدل گردیده است. بالطبع قدرتهای جهانی در روابط و منازعاتی که با ایران و سایر کشورها دارند با حمایت از این جریان اهرم فشار بر کشورهای مقابل خود را سنگین تر نموده اند اما دیری نخواهد کشید که این جریان برضد منافع آنها نیز سر برخواهد آورد و دود آتشی که برای کشورهای مثل ایران و افغانستان و عراق و سوریه و... برپا کردند در چشم خودشان خواهد رفت و چنین زمانی زیاد دور نخواهد بود.

## ب- اهم عقاید وهابی

ب-۱) بازگشت به روش نسل اول (سلف)

اولین نسل (سلف) بعد از پیامبر افرادی بودند که دینداری شان صرفاً بر پایه رجوع به ظاهر آیات و روایات بود و از این رو به اهل ظاهر معروف شدند. به تدریج برداشتهای عمیق تر و آراء تفسیری، متن دین را تشکیل داد و مکاتب مختلف کلامی و فقهی پدید آمد و راه نفوذ به لایه های عمیق تر متون دینی فراهم شد. و بدین ترتیب مکاتب کلامی نظیر معتزله، اشاعره، شیعه و... پدیدار گشت. از دل هر یک از این مکاتب انشعابات دیگری ایجاد شد و این به نوبه خود عوارض و مشکلاتی نظیر اختلافات فرقه ای را به دنبال داشت. کم کم اندیشه بازگشت به سیره سلف توسط افرادی نظیر احمد بن حنبل که خود یکی از سران مکاتب فقهی سنی بود مطرح گردید. نظریه او بعدها توسط ابن تیمیه و در پس او محمد بن عبدالوهاب تعقیب شد. این متفکران به "سلفی" ها مشهور شدند. منش اهل حدیث و یا نسل سلف مبنی بر رجوع به ظاهر روایات

و آیات باعث رواج دیدگاه های تجسیمی و تشبیهی در آموزه های سلفی ها گردید. گفته هایی نظیر اینکه خداوند دست و پا و چشم و نشیمنگاه دارد (چون در قران آیاتی چون " یدالله فوق ایدیهم"، "الرحمن علی العرش استوی"، "جاء ربک"، "واصنع الفلک باعیننا"، "بل یده مبسوطتان" و... اعتقاداتی نظیر اینکه خدا و عرش او می خندند یا ناله می کند و اینکه خداوند پای خود را بر سر جهنم فرو می کند تا جا برای جهنمیان تازه باز شود و اینکه خداوند در آسمان بالا ساکن است و شب جمعه به آسمان پایین نازل می شود و... (چون روایات صحیح یا جعلی در این خصوص در متون روایی وجود داشت که ظاهرشان موهم این معانی بود). این برداشتها در سخنان وهابیان نیز تکرار گردید البته آنها توضیح دادند که کیفیت دست یا پا و یا چشم خدا را نمی دانند اما در اینکه خدا صاحب این اعضاء است تردیدی ندارند. بنابراین گفتند خدا دست دارد اما از چگونگی آن بی خبریم، چشم دارد اما از کیفیت آن بی خبریم و...

نقد

برداشت وهابیان با برداشتی که اکثر مسلمین در طول قرون متمادی در مورد صفات الهی داشتند مطابقت ندارد. در صفحات قبل گفته شد که از ابتدای ظهور اسلام سه گرایش کلی در فهم صفات الهی مذکور در قران وجود داشت. دیدگاه تعطیل که معتقد بودند اصولاً دست عقل بشر از رسیدن به فهم این گونه آیات کوتاه است و نمی توان معنای محصلی برای این آیات فراهم کرد. دیدگاه تشبیه که براساس آن صفات خدا در قران و روایات به همان معنای ظاهری ترجمه می شود. نتیجه این دیدگاه همان سخنانی است که در بیانات وهابیان نسبت به دست و پا چشم خدا نقل کردیم. دیدگاه تنزیه که برخلاف گروه اول آیات الهی را قابل فهم دانستند و برخلاف دومی ها معنای غیر تجسیمی و غیر تشبیهی برای آیات مذکور پیشنهاد کردند.

بسیاری از مسلمانان برای فهم اوصاف الهی مذکور در قران سعی در داشتن نگاهی همه جانبه به آیات داشتند. آنها در کنار آیاتی که موهم داشتن دست و پا و چشم و... برای خداست متوجه آیات دیگری همچون " لیس کمثله شیء" و "لم یکن له کفوا احد" و نظایر آن نیز بودند. آیاتی که بر تعالی و عدم شباهت خداوند با مخلوقات تاکید دارند. بنابراین همانگونه که متکلمان و مفسران شیعه به تبعیت از ائمه معصومین (ع) انجام دادند

باید به دنبال معانی دیگری برای دست خدا، چشم خدا و... باشیم. نظیر این که دست را به معنی قدرت و چشم را به معنی نظارت و حضور و علم خدا به هستی و... معنی کنیم. بدین ترتیب هم دچار قول به تعطیل و اعتقاد به بی معنا بودن آیات نمی شویم و هم از اشکالاتی که متوجه دیدگاه تشبیه گرایان است در امان خواهیم بود

## ب-۲) تعریف خاص از عبادت

وهابیان هرگونه بذل توجه، خواندن، تقدیس و خضوع در مقابل هر شخص و هر چیزی را عبادت می دانند. براین اساس و مخالف با توحید معنی می کنند از این رو بسیاری از رفتارهای مذهبی و عرفی معمول در بین سایر مسلمانان اعم از شیعه و سنی را محکوم به شرک می کنند. استناد آنها به آیاتی نظیر "فلاتدعوا مع الله احدا" است که در آن صدازدن هرکسی غیر خدا منع شده است.

### بررسی

برخلاف نظر وهابیان هرگونه توجه و خضوع و احترام و حتی سجده ای را نمی توان عبادت نامید بلکه عبادت آن خضوع عملی و یا لفظی و زبانی است که از اعتقاد به «الوهیت» طرف سرچشمه گیرد. با این حساب سجده فرشتگان بر آدم و یا سجده یعقوب نبی و فرزندانش بر یوسف راهم باید شرک تلقی کرد.

با مراجعه به آیاتی که مسأله شرک بت پرستان در آنها وارد شده است این حقیقت به خوبی روشن می گردد که شرک بت پرستان معلول این بوده که به الوهیت معبودهای خود معتقد بوده اند و آنها را که مخلوق خدا بودند، خداگونه گانی می دانستند که در عین مخلوق بودن برخی از کارهای خدای بزرگ به آنان سپرده شده است و برای همین عمل آنها را پرستش می نمودند. برای روشن شدن مقصود، نمونه ای از کارهایی را که وهابیان آن را عبادت میّت تلقی می کنند در این جا می آوریم و یادآور می شویم که تمام این ها مانند دیگر کارهای عادی خود، به دو صورت می تواند انجام بگیرد، یکی از آن دو، عبادت شمرده می شود و دیگری ارتباطی به آن ندارد.

اموری همچون: طلب شفاعت از پیامبر و صالحان، درخواست شفاء از اولیاء الهی، درخواست حاجت از پیشوایان دینی، تعظیم و تکریم صاحب قبر و استعانت و کمک خواهی از رسول گرامی و غیر او. هر یک از این امور اگر به این نیت که فرد مورد نظر را مستقلاً منشاء اثر بدانیم عبادت می شود اما اگر به صرف مقام منزلت شخص نزد خدا و به نحو غیر استقلالی باشد عبادت محسوب نمی شود. و فاعل آن را نمی توان مشرک خواند.

ب- (۳) توسل به اولیاء

به اعتقاد وهابیان کسانی که به پیامبران و اولیا و صالحین توسل می کنند، از اعتقاد به توحید خارج شده و مشرک می شوند و لذا توسل به افراد ذکر شده را رد می کنند و آنرا بدعت در اسلام می دانند.

در نقد این دیدگاه باید گفت توسل به عزیزان درگاه الهی از جمله مسائلی است که میان مسلمانان جهان رواج کامل دارد، و از روزی که شریعت اسلام به وسیله پیامبر (ص) ابلاغ شد از طریق احادیث اسلامی مشروعیت آن نیز، اعلام گردید.

در روایتی آمده که مرد نابینائی از پیامبر (ص) خواست که آن حضرت از خداوند برای او عافیت بخواهد. پیامبر به او دستور داد وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ، وَآتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتَقْضِي، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ.**"

پروردگارا من از تو درخواست می کنم و به وسیله پیامبرت محمد، پیامبر رحمت به تو متوجه می شوم، ای محمد من درباره حاجتم به وسیله تو به خدایم متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده بفرمائی، پروردگارا شفاعت او را درباره من بپذیر... این روایت و روایات مختلف باتفاق شیعه و سنی صحیح است و معنای آن همان توسل است.

در برخی از منابع سنی از عمر بن الخطاب نقل کرده اند، که «پیامبر گرامی» (ص) فرمودند:

وقتی آدم مرتکب گناهی شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت (خدایا) ترا به حق محمد سؤال می‌کنم که مرا ببخشی، خدا به او وحی نمود که محمد کیست؟ آدم پاسخ داد، وقتی مرا آفریدی، سر به عرش بلند نمودم در این هنگام دیدم در آن نوشته است «معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر خدا است» با خود گفتم که محمد بزرگترین مخلوق اوست که خدا نام او را کنار خود آورده است، در این موقع به او وحی شد که او آخرین پیامبر از نسل توست و اگر او نبود تو هم آفریده نمی‌شدی<sup>۱۱</sup>

در حدیثی از نبی گرامی اسلام نقل شده است که: "مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَايَ هَذَا.... فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِيدَنِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي،... أَقْبَلِ اللَّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ"<sup>۱۲</sup>

اگر کسی هنگام خروج به قصد خواندن نماز بگوید خدایا ترا به حق گامهایم که بر میدارم... از تومی خواهم که مرا از آتش جهنم نجات دهی و گناهانم را ببخیزی... خدا براو (برحمتش) روی می‌کند و هفتاد هزار فرشته برایش استغفار می‌کنند

ملاحظه می‌شود که به فرمایش پیامبر افراد می‌توانند به گامهایی که در راه خدا بر میدارند خدا راقسم بدهند. آیاجایگاه اولیاء خدا و معصومین و اهل بیت پیامبر از قدمهای یک مومن کمتر است

بخاری در «صحیح» خود نقل می‌کند: عمر بن الخطاب در مواقع قحطی به عباس بن عبد المطلب متوسل می‌گردید و می‌گفت: پروردگارا ما در گذشته به پیامبرت متوسل می‌شدیم، و رحمت خود را می‌فرستادی اکنون به عموی پیامبرت متوسل می‌شویم، رحمت خود را بفرست، در این هنگام باران ریزش کرد و همگی سیراب شدند.

<sup>۱۱</sup> - دلائل النبوة» و «ابن عساکر شامی» در تاریخ خود و «سیوطی» در «الدر المنثور» و «ألوسی» در «روح المعانی» «۷» با سندی

۱۲ - سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۴۹۷

این گونه روایات همه نشان می‌دهد که تلقی وهابیان با تعالیم قران و سنت نبوی و آنچه اصحاب پیامبر یعنی سلف-از آن حضرت آموختند یکسان نیست.

ب-۴) طلب شفاعت از اولیاء خدا

ایراد دیگر وهابیون به شیعه طلب شفاعت از پیامبر و ائمه و صالحین است که این عمل را مصداق شرک به خداوند می‌دانند و آنرا رد می‌کنند .

به نظر آنها باید بگوییم: اللَّهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا فِيْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَوْ اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِيْنَا عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ اَوْ مَلَائِكَتِكَ... اما اگر در حالی که ایشان در عالم برزخ هستند گفته شود یا رسول الله او یا ولیّ الله اسألك الشفاعة... " از اقسام شرک است .

در جواب این مورد هم باید گفت که روایات زیادی داریم که اصحاب و یاران آن حضرت در زمان حیاتشان از وجود مبارک پیامبر طلب شفاعت می‌کردند و اگر این عمل مخل توحید و موجب شرک به خداوند بود حتماً از طرف پیامبر (ص) و سایر معصومین رد می‌شد. و مردم را راهنمایی می‌کردند. انس بن مالک می‌گوید: از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت در حق من شفاعت کند وی پذیرفت و گفت شفاعت خواهم کرد، گفتم کجا تو را پیدا کنم فرمود کنار صراط .

وهابیون می‌پندارند که در طلب شفاعت خدا فراموش شده و بنده خدا (پیامبر) در جای خدا قرار داده می‌شود در حالی که شفاعت خواستن از نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین عبارت است از اینکه آن حضرات از خداوند درباره بنده اش بخشش و غفران بخواهند . و در قرآن آمده که: "و اگر مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد. خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند"

همین رفتار در برخورد فرزندان یعقوب با پدرشان قابل ملاحظه است آنجا که از پدرشان خواستند تا از خدا بخواهد آنها را ببخشد:



قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷)

ويعقوب نیز آنها را محکوم به شرک نکرد و از نزد خود نراند و فتوا به قتلشان نداد بلکه درخواست آنها را پذیرفت. اگر عمل یعقوب و فرزندانش شرک و خلاف شرع بود باید خداوند در قران از عمل آنها انتقادی کرد. بنابراین به نظر قران نزد پیامبر و اولیا صالحین آمدن و آنها را شفیع قراردادن امر نامطلوب و خلاف توحید نیست. بلکه امری صحیح و مشروع و مورد مدح خداوند محسوب می شود.

در روایتی دیگری به نقل جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، پیامبر گرامی اسلام فرمود: هرکس ایندعا را بخواند  
" اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ النَّامَةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ، " شفاعتم بر او روا باشد<sup>۱۳</sup>

در روایت دیگری می خوانیم که :

سالت النبي ان يشفع لي يوم القيامة فقال انا فاعل قلت فاین اطلبک فقال علی الصراط ...<sup>۱۴</sup>

راوی از پیامبر خواست که شفاعتش کند. حضرت قبول کرد. روای پرسید کجا سراغتان بیایم؟  
حضرت پاسخ داد کنار صراط

به اعتقاد وهابیان درخواست شفاعت شرک است چون درخواست شفاعت، پرستش شفیع است گفتنی است ، درخواست شفاعت در صورتی عبادت شمرده می شود که طرف را «اله» و «خدا» و یا «رب» و «کارگردان» جهان آفرینش و یا مبدأ و صاحب کارهای خدائی بدانیم و او را در اجرای افعالش مستقل بشماریم. یعنی همان رفتار عقیده ای که مشرکان قریش در پرستش بت ها بدان معتقد بودند. این در حالی است که به نظر وهابیان شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود. دلیل آنها این ایه شریفه می باشد:

<sup>۱۳</sup> - بیهقی، سنن کبری، ج ۱ ص ۶۰۳

<sup>۱۴</sup> سنن ترمذی، ج ۴ ص ۴۲

"وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ"

اگر شفاعت خواهی از بتها، در حقیقت پرستش آنها بود دیگر دلیلی نداشت که علاوه بر جمله وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا جمله‌ای مانند وَ يَعْبُدُونَ بیاورد. معلوم می‌شود از نظر قران عبادت معنایی غیر از طلب شفاعت از بتها و شفیع دانستن آنها دارد. و به فرض که علت «شُرک» آنان «شفاعت خواهی» بوده است این بدان خاطر بوده است که آنها بتان را مالک شفاعت و مستقل در تاثیرگذاری و صاحب اختیار درگاه الهی در مسائل مربوط به «آمزش گناه» و «شفاعت» می‌دانستند، حال آنکه هیچ شیعه‌ای هنگام درخواست شفاعت از اولیا و معصومین چنین اعتقادی ندارد بلکه برعکس شیعیان با تاکید بر واسطه بودن معصومین و مستقل نبودن ایشان موقع خواندن دعای توسل می‌گویند:

"انا توجهنا واستشفعنا وتوسلنا بك الى الله وقدمناك بين يدي حاجاتنا يا جيهنا عندالله اشفع لنا عند الله"

اشکال دیگر وهابیان آن است که با توجه به آیه شریفه قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ، شفاعت حق مختص خدا است. پاسخ آن است که مانیز منکر آن نیستیم که شفاعت در ید اختیار و تملک خداست و نه تنها شفاعت بلکه جان مال و هستی ما و همه عالم بدست خداست. در واقع ما ائمه معصومین را از آن جهت شفیع میدانیم که خداوند آنها را به شفاعت پذیرفته است آنچنان که به نقل خود اهل سنت رسول اکرم می‌فرماید: ادخرت الشفاعة لكباثر امتی " شفاعت را برای گناهکاران امتم ذخیره کردم .

اشکال دیگر وهابیان آن است که درخواست شفاعت از مرده لغو است زیرا به فرمایش قران ما نمی‌توانیم چیزی را به گوش مردگان برسانیم:

اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى؛ اِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَّشَاءُ وَ مَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ

در بخش های بعدی به دیدگاه قران و پیامبر اکرم در مورد زنده بودن مردگان خواهیم پرداخت.  
ب-5) تبرک به آثار ائمه و اولیاء

وهابیون بر شیعه و سایر مسلمین خرده می گیرند که تبرک جستن به آثار ائمه و معصومین شرک است و با توحید منافات دارد .

در جواب باید گفت که تبرک جستن و طلب شفاء کردن هیچ منافاتی با توحید ندارد بلکه ریشه در قرآن دارد آنجا که از زبان حضرت یوسف می فرماید: «پیراهن مرا ببرید و به دیدگان پدرم بیافکنید، او بینائی خود را باز می یابد» یعقوب نبی نیز بدون اینکه آورندگان پیراهن را محکوم به شرک کند پیراهن را بر صورت مالید و با تبرک بدان از خداوند شفای چشمانش را طلب کرد و خداوند نیز اورانا امید نکرد و چشمانش را بینا ساخت.

اگر یعقوب چنین کاری را در برابر «نجدی» ها و پیروان «محمد بن عبد الوهاب» انجام می داد، با او چگونه معامله می کردند؟ آیا وی را محکوم به شرک نمی کردند و فتوا به قتل وی نمی دادند؟؟؟

حالا اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم پیامبران را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح پیشوایان را به عنوان احترام ببوسد و یا به آنها تبرک بجوید و بگوید، خداوند در این خاک چنین اثری گذارده است و در این کار از یعقوب زمان پیروی نماید، چرا باید مورد سب و لعن و تکفیر واقع شو شیعه هم به آثار معصومین به خاطر مقام و قرب آن حضرات به خداوند تبرک می جوید و همه این موارد مذکوره در چهارچوب وسیله و واسطه بودن آن بزرگواران بین خداوند و مخلوقات است و نه بعنوان پرستش چرا که پرستش فقط از آن خداوند است

ب-۶) ساختن بنا بر سر قبور اولیاء و صلحا

برای نخستین بار این مسأله را «ابن تیمیه» و شاگرد معروف او «ابن القیم» عنوان کرد و بر تحریم ساختن بناء، و لزوم ویرانی آن، فتوی داده اند -

طی قرون گذشته سیره مسلمین بر این بوده که قبور انبیاء و اولیاء را همواره آباد نگه می داشتند که قبر رسول الله (ص) هم مستثنی از این امر نبود و از این گذشته این عمل مصداق دوستی و احترام به آن بزرگواران است که خداوند به پیامبرش می فرماید: «بگو من به رسالت مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی خواهم

و همچنین پیامبر را روزی که دفن کردند، در حجره مخصوص عایشه دفن نمودند که دارای بنا و سقف بود و اگر ردی از پیامبر در این رابطه می بود اصحاب و از جمله علی (ع) و خلفای سه گانه که مورد احترام همه مسلمانان از جمله وهابیان هستند - به این نحو عمل نمی کرده اند همچنین در ملل و امم گذشته با بنای یاد بود بر مزار افراد صالح سعی می کردند که یاد آنها هیچ وقت فراموش نشود. همچون اصحاب کهف که در قرآن از آن ذکری به میان آمده است. و اگر این عمل منافات با توحید داشت خداوند آنرا بیان نمی کرد و یا در رد آن آیه دیگری نازل می فرمود

مبنای فقهی وهابیان در این فتوا یکی دو روایت است از جمله حدیثی از حضرت علی (ع) که به ابي الهیاج فرمود مطابق دستور پیامبر هیچ تمثالی را وانگذار مگر آنکه آن را پاک کنی و هیچ قبر بلند و مشرفی را رد نشوی مگر آنکه آن را صاف کنی .

در واقع آنها عبارت صاف کردن قبر که به معنی برجسته و گرده ماهی نبودن سنگ قبر است را به معنی خراب کردن ساختمان بناشده بر قبر ترجمه کردند و آن را مستمسکی برای تخریب بناهای مذهبی و حرم ائمه بقیع و غیر آن قرار دادند.

به اعتقاد وهابیون ساختن مسجد و برگزاری نماز و دعا در کنار قبور اولیا و ائمه و پیامبر و صالحین جایز نیست

در پاسخ باید گفت که این فرقه هیچ دلیل شرعی و عقلی بر آن ندارند، زیرا در قرآن درباره جواز ساختن مسجد و بنا بر روی قبور به صورت صریح آیه ای وجود دارد در سوره کهف می خوانیم که : «در محل خوابگاه اصحاب کهف ما مسجد اتخاذ کردیم

به اعتقاد شیعه که سیره مستمر مسلمین هم بوده و بعد از رحلت پیامبر و دفن آن حضرت در روضه شریفه که دارای بنا بود و بعد از آن هم همواره تعمیر و تکریم می شد، همواره محل برگزاری نماز مسلمانان بود، هدف از مصلی و مسجد قرار دادن کنار قبور اولیاء و ائمه و انبیاء پرستش خود اهل قبور نمی باشد، بلکه خدا را در این اماکن مقدس مورد پرستش و عبادت قرار می دهند

همچنین گفتنی است، اولیاء الهی و بالأخص آنان که در راه گسترش دین جانبازی کرده‌اند از شعائر الهی و نشانه‌های دین خدا می‌باشند. یکی از طرق تعظیم این گروه پس از درگذشتشان، علاوه بر حفظ آثار و مکتب آنها، همان حفظ و تعمیر قبور آنان است. همچنین در خصوص ائمه اطهار و اهل بیت باید گفت مطابق با دستور قرآن ما موظف به مودت و دوستی ایشان هستیم

"قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى "

«بگو من بر رسالت مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی‌خواهم.»

آیا از نظر جهانیان که مورد خطاب این آیه هستند، یکی از طرق ابراز علاقه به خاندان رسالت زیارت قبور و تعمیر آن نیست

برخلاف ادعای وهابیان مبنی بر پیروی از سلف، تاریخ نشان می‌دهد که برداشت ایشان با برداشت سلف همگون نیست. قبر دانیال در شوش و هود و صالح و یونس و ذو الکفل در عراق، و قبور پیامبرانی مانند ابراهیم خلیل و فرزند او اسحاق و یعقوب و یوسف که همگی را حضرت موسی از مصر به بیت المقدس آورد، در قدس اشغالی است و همگی دارای علامت و نشانه، و بنا می‌باشند. روزی که مسلمانان سلف در زمان خلیفه دوم این بلاد را فتح کردند هرگز از مشاهده آن آثار ناراحت نشدند و فرمان تخریب آن را صادر نکردند. و این نشان از آن دارد که مسلمانان سلف یعنی همان‌ها که سلفی‌ها دعیه پیروی از آنها دارند نیز چنین برداشتی نداشتند.

در مورد حدیث مورد استناد وهابیان نیز گفتنی است: هرگز حدیث گواه بر لزوم تخریب بناء و ساختمانی که روی قبرها قرار دارد، دلالت ندارد، زیرا امام این چنین فرمود: «و لا قبرا الا سوّیته» یعنی قبرها را صاف سازد، و هرگز نفرمود «و لا بناء و لا قبة الا سوّیتهما» در حالی که سخن ما درباره خود قبر نیست، بلکه بحث ما درباره بناها و ساختمانهائی است که روی قبر انجام گرفته است، و مردم در سایه این بناء به تلاوت قرآن و خواندن دعا و گزاردن نماز اشتغال دارند،

کجای این جمله گواه بر آن است که بناهای اطراف قبور را ویران کنند،

## ب-۷) زیارت قبور

به اعتقاد وهابیان زیارت قبور، وحاجت خواستن از آنها نه تنها شرک است بلکه احمقانه هم هست زیرا اولاً طلب در خواست از غیر خداست و ثانیاً حاجت خواستن از کسی است که از او کاری بر نمی آید و قدرت و حیاتی ندارد

این در حالی است که رفتن به زیارت قبور مومین سستی است که بر پایه آموزه های قرآن و دستورات شخص پیامبر(ص) در بین مسلمین و شیعیان رایج شده است .

قرآن به روشنی دستور می دهد که پیامبر هیچ گاه نباید بر جنازه منافق نماز بگذارد و نباید بر کنار قبر او بایستد آنجا که می فرماید: "برای کسی از آنان (منافقان) اگر بمیرد، هیچ گاه نماز نگزار و بر قبر آنان (برای طلب مغفرت) نایست، آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده و در حالی که فاسق و بد کارند، مرده اند".

از اینکه خداوند پیامبرش را از زیارت و طلب مغفرت و ایستادن بر قبر منافقین منع کرده معلوم می شود اصل این کار امر صحیحی است اما منافقین به دلیل کفر درونی و نفاق که داشتند مستحق توجه پیامبر نیستند اما برای سایر مومنین چنین اشکالی در میان نیست.

در احادیث پیامبر نیز آموزه زیارت قبور مومنین مورد توجه و تاکید قرار گرفته است. پیامبر می فرماید:

زوروا القبور فإنها تذكركم الآخرة ...»

قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت آنها، مایه یاد آوری سرای دیگر می گردد.

در سیره پیامبر مواردی از زیارت قبور نقل شده است از جمله اینکه :

پیامبر قبر مادر خود را زیارت کرد و در کنار قبر او گریست و کسانی را که دور او بودند گریاند، و فرمود:

از خدایم اجازه گرفته‌ام که قبر مادرم را زیارت کنم .

اگر زیارت قبور شرک است و هابیان باید پاسخ بدهند که آیا حاضرند شخص پیامبر اکرم را مشرک بخوانند؟!

ب-۸) مردگان مرده اند

در سطور قبل وعده دادیم که به اشکال و هابیان مبنی بر بی فایده بودن توسل به مردگان به دلیل بی تاثیر بودن آنان را پاسخ دهیم.

قبل از هرچیز باید گفت وجود انسان حاصل ترکیب دو بعد جسمانی و روحانی است و مرگ به حالتی میگویند که روح از جسم جدایی شود اما این به معنی از بین رفتن و نابودی محض نیست. با توجه به آیات قران و آموزه های فلاسفه روح از عالم امر و موجودی غیر مادی و غیر تدریجی و دفعی الوجود است که خواص ماده نظیر پوسیدن، گندیدن، متلاشی شدن و... در آن راه ندارد. بنابراین نمی توان گفت شخص مرده یک موجود فنا شده و نابود شده است. در قران مجید نکاتی است که بر نابود نشدگی مردگان مهر تائید می زند. از جمله :

قران در وصف شهیدان آنها را زندگانی می داند که نزد پروردگارشان روزی می خورند شادمانی می کنند و به زندگانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند بشارت نعمت و فضل رامی دهند

وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ\* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ\* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ

زنده بودن کشته شدگان مخصوص شهیدان راه خدا نیست بلکه آل فرعون نیز از دیدگاه قران هم اکنون در حال عذاب دیدن(عذاب برزخی) هستند عذابی غیر از عذابی که در آخرت خواهند چشید.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (٤٦)

خداوند در سوره صافات بر تعدادی از پیامبران پیشین سلام و درود فرستاده است.

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (٧٩) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (١٠٩) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ (١٢٠)

سَلَامٌ عَلَى إِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ (١٣٠) وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (١٨١)

اگر مردگان فهم ودرک ندارند و منشا هیچ اثری نیستند و سلام و زیارت خواندن با مردگان عبث و بیهوده و حماقت است درود و سلام خدا بر پیامبران قبلی که به نظر وهابیان مرده و بی اثرند و چیزی درک نمی کنند را باید چه نامید. آیا درست است که این سلامها و درودها، تحیات خشک و تعارفهای بی معنی و تشریفاتی بوده است.

تمام مسلمانان جهان، با اختلافهایی که در فروع فقهی دارند، هر صبح و شام در تشهد نماز، پیامبر عظیم الشان خدا را مورد خطاب قرار داده و می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

در سیره پیامبر اکرم مواردی از سخن گفتن آن حضرت با کشتگان برخی جنگها نظیر بدر نقل شده است. پیامبر به آنها گفت آیا شما وعده خدا مبنی بر عذاب را دریافت کردید؟ و در پاسخ کسانی که از این رفتار حضرت تعجب کرده بودن فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید اما آنها پاسخ نمی دهند<sup>۱۵</sup>. وهابیان رفتار پیامبر را چگونه توجیه می کنند آیا جرئت دارند آن را رفتاری غیر عاقلانه و یا یک کار عوام فریبانه بخوانند؟؟؟



در مسانید روایی معتبر اهل سنت نظیر در صحیح بخاری و مسند ابوداود مویداتی بر حیات برزخی به چشم می خورد. مثلا این روایت که :

"ما من احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام"

هیچ مسلمانی بر من سلام نمی فرستد مگر این که خداوند سلام او را به روح من ابلاغ می کند تا من جواب سلام او را بدهم

همچنین در سنن ابوداود از پیامبر اکرم نقل شده است که :

"وصلوا علیّ فإن صلاتکم تبغنی حیث کتم"

بر من درود بفرستید که درود شما هر جا که باشید به من می رسد

محمد بن عبدالوهاب در کتاب توحیدش ضمن نقل و توثیق روایت حدیث بالا می نویسد:

"این حدیث نشان میدهد که ان حضرت در برزخ است و اعمال امتش در نماز و سلام بر او بر وی عرضه می شود و نیاز به نزدیک بودن به مقبره ایشان نیست"<sup>۱۶</sup>

برداشت نویسندگان وهابی از آیه اسماع مردگان مبنی بر عدم شعور و ادراک مردگان چندان صحیح نمی نماید. برای بررسی بهتر، آیه را با هم می خوانیم :

انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الدعا اذا ولو مدبرین وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع  
الا من یومن بایانتا فهم مسلمون

تو نمیتوانی به مردگان چیزی را بشنوانی و نیز سخن و فریادت را هنگامی که از تو روی برمی گردانند. تو هدایتگر کوران از راه انحرافشان نیم توانی باشی تو فقط کسی را می توانی بشنوانی که مومن به یات ما باشد و آنها مسلمانان هستند- سوره نمل ۵۳-۵۲

<sup>۱۶</sup> - ابن عبدالوهاب، محمد، التوحید، جامعه الامام محمد بن سعود، ریاض، بی تا، ص ۶۷

از بررسی ترجمه آیه و نیز ادامه آن به خصوص آیه بعدی بدست می آید که منظور از مردگان غیر مومنین هستند زیرا قرآن می گوید تو فقط مومنین را می توانی بشنوانی از این سخن معلوم می شود که غیر مومنین سخن هدایتی پیامبر را نمی شنوند بنابراین معلوم میشود منظور از شنیدن پذیرفتن است و منظور از مردگان غیر مومنین و غیر مسلمانان. با این حساب استفاده وهابیان از آیه مذکور به خطا بوده است.

زنده بودن روح مردگان امری است که با تحقیقات دانشمندان علوم روحی نیز تأیید شده است اما از آنجا که معلوم نیست وهابیان به آراء ایشان توجهی بکنند از ذکر و پرداختن به آن خودداری می کنیم.

از جمله رفتارهای وحشیانه وهابیان کشتار مخالفان خود به اسم مبارزه با شرک است. عبدالوهاب ذیل روایت نبوی زیر "من قال لا إله إلا الله وكفر بما يُعبد من دون الله حرم ماله ودمه، وحسابه على الله" <sup>۱۷</sup>.

مینویسد این حدیث از مهم ترین مواردی است که معنی لاله الا الله را معنی می کند. زیرا آن حضرت صرف تلفظ به این جمله و حتی معرفت معنای آن و حتی دعوت نکردن غیر خدا را حافظ خون و مال افراد نمی داند بلکه بر طبق این حدیث مال و جان اشخاص تا زمانیکه نسبت به معبودهای دروغین کفر نوزند محترم نخواهد بود و لذا اگر شک و تردیدی داشته باشند. به مرتبه کفر به معبودهای غیر الهی نرسیده باشند همچنان حکم ایشان قتل و تصرف در اموالشان است. <sup>۱۷</sup>.

---

<sup>۱۷</sup> - " فإنه لم يجعل التلفظ بها (لا إله إلا الله" ، عاصما للدم والمال، بل ولا معرفة معناها مع لفظها، بل ولا الإقرار بذلك، بل ولا كونه لا يدعو إلا الله وحده لا شريك له، بل لا يحرم ماله ودمه حتى يضيف إلى ذلك الكفر بما يعبد من دون الله؛ فإن شك أو توقف لم يحرم ماله ودمه. "ابن عبدالوهاب، محمد، التوحيد، ص ۲۶